

یادداشت‌های
سید محمد طباطبائی
از
انقلاب مشروطیت ایران

به کوشش

حسن طباطبائی



نشر آستانه

۱۳۸۴

طباطبایی، محمدبن صادق، ۱۳۳۹-۱۲۵۷ ق
یادداشت‌های سیدمحمد طباطبایی از انقلاب مشروطیت ایران /
به کوشش حسن طباطبایی. - تهران: نشر آبی، ۱۳۸۱
۱۱۹ ص: جدول نمونه

ISBN 964-5709-41-5

فهرستنامه براساس اطلاعات فیبا.

۱. طباطبایی، محمدبن صادق، ۱۳۳۹-۱۲۵۷ ق. -
یادداشت‌ها. ۲. ایران - تاریخ - انقلاب مشروطه - ۱۳۲۷-۱۳۲۴ ق.
- اسناد و مدارک. الف. طباطبایی، محمد حسن، ۱۳۲۴-سب
عنوان

۹۵۵/۰۷۵۰۹۲

DSR ۱۴۵۲/۶۲۳



یادداشت‌های سیدمحمد طباطبایی

از انقلاب مشروطیت ایران

به کوشش حسن طباطبایی

نشر آبی

تهران، خیابان کریمخان زند، شماره ۱۰۹، تلفن ۸۸۴۳۵۴۵

● چاپ اول ۱۳۸۲ ● چاپ دوم بهار ۱۳۸۴

● تیراژ ۱۱۰۰ ● لیتوگرافی: نگارگران ● چاپ: حیدری

ISBN 964-5709-41-5

شابک ۹۶۴-۰۷۰۹-۴۱-۵

یادداشت ناشر.....	۱
شرح حال	۵
در احوالات آیة‌الله سید محمد طباطبائی	۹
مقام و خدمات علمی و فرهنگی.....	۱۷
نامه طباطبائی به مظفرالدین شاه	۲۱
نامه طباطبائی به عین‌الدوله.....	۲۵
چگونگی تنظیم نظامنامه مجلس (دستخط قوام‌السلطنه به طباطبائی)	۲۸
نخستین جلسه مجلس شورای ملی.....	۳۱
به توب بستن مجلس و تبعید به باغشاه.....	۳۲
پیام طباطبائی از باغشاه.....	۳۶
سوادنامه طباطبائی به پادشاه ژاپن	۳۸
نامه ناصرالملک (صدر اعظم محمد علی شاه) به طباطبائی.....	۳۹
آرامگاه طباطبائی	۴۹
دست نوشته‌های طباطبائی	۵۲
تصاویر.....	۸۹

به یاد پدره سید فخرالدین طباطبائی

یادداشت ناشر

سی و سه سال پیش (۱۳۴۹ شمسی)، هنگامی که آخرین سال از دوره چهارساله لیسانس رشته تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی را در دانشگاه ملی آن روز و شهید بهشتی امروز می‌گذرانم، از آغاز سال افکارم بیشتر متوجه گزینش عنوانی مناسب برای پایان نامه تحصیلی ام بود.

در آن روزگار، مرحوم دکتر غلامعلی رعدى آذربخشی ریاست دانشکده را بعده داشت و روانشاد استاد دکتر محمد اسماعیل رضوانی مبحث تاریخ قاجاریه را تدریس می‌کرد.

در مشورت با استاد، به دلایلی، از جمله تبار خانوادگی و رشته تحصیلی، نقش سید محمد طباطبائی در انقلاب مشروطیت را برگزیدم. کار را با پرس و جو از بزرگان خانواده و در جستجوی مدارک و اسناد منتشر نشده‌ای از مرحوم طباطبائی پی‌گیر شدم. پس از مدتی، پدرم مرا از وجود دست نوشته‌هایی از آن بزرگوار که نزد یکی از عموزاده‌ها و فرزند مرحوم سید محمد صادق طباطبائی نگاهداری می‌شد

آگاه ساخت. در مراجعه به ایشان (مرحوم مهندس سید مصطفی طباطبائی) دفترچه حاوی دست نوشته‌ها در اختیارم قرار گرفت، با شوق بسیار آنها را مطالعه کردم و همراه با اسناد دیگری که گردآوری شده بود، نظم و ترتیب بخشیدم که در نهایت با درجه ممتاز مورد پذیرش استاد دکتر رضوانی قرار گرفت.

اکنون، پس از گذشت بیش از سه دهه از آن ایام، به جهت حرفه و اشتغال امروزی‌ام و همچنین تقارن یکصدمین سالگرد انقلاب مشروطیت ایران، فرصتی دست داد که آن یادداشت‌ها را برای ملاحظه و مطالعه علاقه‌مندان و خوانندگان پی‌جو و پی‌گیر حوادث و رخدادهای انقلاب مشروطیت منتشر نمایم.

«واقعیت این است که به جز طباطبائی، به سبب سفرهایش به روسیه و کشورهای عربی و ترکیه و ملاقات با رهبران و سیاستمداران گُناگُون، هیچ روحانی دیگری معنای واقعی مشروطیت را نمی‌دانسته او تنها مجتهد برجسته شیعه زمان خودش بود که سخنانش مقاهم می‌بودند به معنای نو آن را در برداشت^(۱). «و همین که طباطبائی، با سواد و معلومات بودن را برای یک رژیم لازم می‌داند، خود نشان دهنده آن است که او به خوبی با معنای مشروطه آشنا بوده است.^(۲)»

طباطبائی در جریان مبارزه علیه عین‌الدوله و او جگیری نهضت، از شاه و صدر اعظم ایجاد «عدالتخانه» و «مجلس» یا «انجمان» را که به داد

۱- مقدمه تاریخ مشروطه ایران - احمد کسری - چاپ امیر کبیر

۲- تشییع در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق - عبدالهادی حائری - ص ۱۰۵ .

عame برسد، طلب می کرد.

طباطبائی در نامه‌ای خطاب به مظفرالدین شاه می نویسد:

«تمام مفاسد را مجلس عدالت، یعنی انجمان مرکب از تمام اصناف مردم که در آن انجمان به داد مردم برسند، شاه و گذا در آن مساوی باشند از میان خواهد برد.»^(۱)

او آشکارا اعلام می کرد که وی مجلس عدالتی می خواهد که مردم را از ستم حکام محظی برهاشد و قانون اسلام را اجرا کند.

در پایان، ناگفته پیداست که هدف از انتشار این مختص، بازخوانی تاریخ مشروطیت نیست بلکه افزون بر انتشار دست نوشته‌های طباطبائی که برای نخستین بار به صورت کامل انتشار عمومی می‌یابد، یادی است از سید بزرگواری که نامش با مشروطیت ایران پیوندی همیشگی و ناگسستنی دارد.

روانش شاد که به حق زعیم انقلاب مشروطیت و از چهره‌های استوار و ماندگار در تاریخ ایران زمین است.

نامش جاودان و راهش پر رهو باد.

حسن طباطبائی

۱- تاریخ بیداری ایرانیان - نظام الاسلام کرمانی - ص ۲۳۹

غلام همت آنم که زیر پرخ گبود
ز هر چه نگ تعلق پذیرد آزاد است

شرح حال

سید محمد طباطبائی در ۱۲۵۷ هـ ق در کربلا به دنیا آمد. تایکسالگی در آنجا نگاهداری شد و سپس نزد جدش (سید مهدی) به همدان انتقال یافت.

طباطبائی فقه و اصول را نزد پدرش سید صادق، از بزرگان و مجتهدان نامور عصر ناصری و حکمت را نزد میرزا ابوالحسن جلوه فیلسوف بزرگ آن عصر فرا گرفت و به توصیه پدر، چندی هم در حضر شیخ هادی نجم آبادی به فراگیری آزادگی و حریت و کسب تعالیم اخلاقی پرداخت و دوازده سال را نیز در خدمت میرزا شیرازی، مرجع عالیقدر شیعیان در عتبات گذراند و جزء یاران و مشاوران صدیق و مورد وثوق او قرار گرفت.

مقارن این ایام، واقعه رژی پیش آمد و ناصرالدین شاه که از محبوبیت و نفوذ فوق العاده میرزا آشتیانی سخت به وحشت و هراس افتاده بود، خواست برای تضعیف او روحانی دیگری را در مقابلش قرار دهد، از این رو از میرزا شیرازی درخواست کرد، یکی از روحانیون

مورد اعتمادش را به تهران گسیل دارد و او نیز سید محمد طباطبائی را
انتخاب کرد.

طباطبائی در جمادی الاولی ۱۳۱۱ هـ ق وارد طهران شد و مورد
استقبال مردم قرار گرفت. ولی ناصرالدین شاه با این عمل به آرزوی
خود نرسید و دریافت که او نه تنها واسطه حصول مقاصدش نیست،
بلکه مانعی در راه خواسته‌های نامشروع درباریان است.
او که از مجتهدان بزرگ روزگار خود بشمار می‌رفت با همراهی سید
عبدالله بهبهانی، زعامت انقلاب مشروطیت را به عهده گرفت.

طباطبائی در میان مردم به غایت محترم می‌زیست، دولتیان سخت از
او حساب می‌بردند و مردم کوچه و بازار شدیداً به وی دلبسته بودند.
طباطبائی با وجود نفوذ و موقعیتی که تنها در سایه صحت عمل و
صدقت نصیبیش شده بود، لحظه‌ای از فکر مردم و ایجاد عدالتخانه که
خواسته اساسی او بود خارج نشد. و بخاطر همین راه و روش صاحب
محبوبیت فراوان شده بود، تا جائی که عده‌ای از رجال در صدد برآمدند
با دادن رشوه، او را از همگامی با مردم بازدارند. ولی وی مردی صادق و
استوار بود و آنچنان پاک و صادقانه می‌اندیشید که حتی در ابتدا تصور
کچ روی بعضی از همفکران خویش را نیز نمی‌کرد.

طباطبائی در راه حصول مشروطیت ایران صدمات بی‌شماری بخود
هموار داشت، گاه در حضرت عبدالعظیم متحسن می‌شد، زمانی به قم
مهاجرت می‌کرد تا جائی که پس از به توب پستن مجلس به گردنش
زنگیر انداختند و بابی احترامی زیاد در باغشاه محبوسش کردند و

عاقبت پس از مدتی که در حوالی شمیران و ونک متواری بود بدستور محمد علیشاه به مشهد تبعید گردید تا در هفتم شعبان ۱۳۲۷ هق وارد تهران شد و باز دیگر هنگامی که جنگ بین الملل اول به وقوع پیوست همراه خانواده‌اش به استانبول مهاجرت کرد و پس از مدتی در اوآخر سال ۱۳۲۶ هق به تهران بازگشت. او در هیچیک از این موقعیت‌ها از حق و حقیقت چشم نپوشید و از راهی که برگزیده بود بازنشست.

و بالاخره پس از مدتی گوشه نشینی و انزوا در سال ۱۳۳۹ هق در تهران و در حالی درگذشت که از نتیجه انقلاب، رضایت خاطر نداشت.

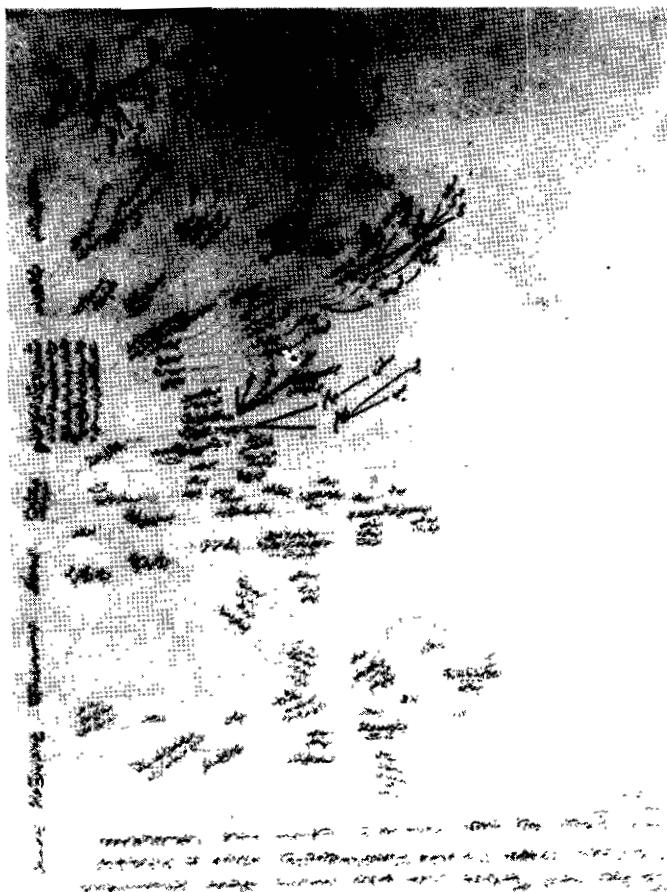
جنازه سید محمد طباطبائی، مجاهدی که بیش از نیم قرن تمام سعی و کوشش خود را مصروف کسب آزادی و رهایی ملت از یوغ استبداد و ظلم کرده بود، بر دوش صدها نفر از طبقات مختلف مردم به حضرت عبدالعظیم حمل گردید و در مقبره پدرش، مرحوم سید صادق که محوطه آنرا میرزا یوسف مستوفی الممالک صدر اعظم، وقف آرامگاهی جهت خاندان طباطبائی کرده بود، به خاک سپرده شد.

تنها بازمانده او، نام نیک و فرزندانی بودند که راه پدر را دنبال کردند و کتابخانه با ارزشی که با سختی بسیار فراهم شده بود و بعدها توسط آنها به مجلس شورای ملی اهدا گردید که امروزه در تالاری، در دسترس دانش پژوهان و اهل تحقیق قرار دارد.

دست نوشته‌های طباطبائی که در این مجموعه از نظر خوانندگان

می‌گذرد، نقش والای او، در انقلاب و قدرت و نفوذ کلامش را بیشتر نشان
می‌دهد.

در اینجا سلسله نسب و شرح احوال سید محمد طباطبائی به روایت از
چند مأخذ معتبر تاریخ مشروطیت ایران نقل می‌شود.



شجره نسب خاندان طباطبائی

در حالات آقای آقا میرزا سید محمد طباطبائی

اول شخصی از علمای شیعه و فقهای اثنی عشریه که مردم را

به طریق تمدن تحریص و ترغیب نمود.^(۱)

«جناب مستطاب حجۃالاسلام آقا میرزا سید محمد طباطبائی، پسر حجۃالاسلام جنت مکان آقا سید صادق طباطبائی قدس سره که مدت شصت سال در دارالخلافه طهران بلکه تمام محروسه ایران، رئیس بزرگ ملت بود.

آن مرحوم پسر مرحوم آقا سید مهدی است که این سید جلیل در بلده همدان رئیس شریعت و مطاع بریت بود و او پسر مرحوم آقا میرزا سید علی کبیر است که معروف آفاق بود. والدۀ آقا میرزا سید علی، خواهر آقا محمد باقر بهبهانی اعلی‌الله مقامه است که در حوزه اسلام صیت منزلت و مقامش مستغنى از بیان است. والدۀ ماجده مرحوم آقا سید صادق، دختر مرحوم آقا سید محمد مجاهد است که آن عالم اجل و سید دین پرور و غیور در عهد خاقان مرحوم فتحعلیشاه، پیشو اوساکر ایران در

۱- تاریخ بیداری ایرانیان - نظام الاسلام کرمانی - ص ۶۱

جنگ با روس بوده. مؤلفاتش در فقه و اصول، چون کتاب مفاتیح در اصول و رسائل در فواید فقه و اصول و مناهل در فقه و مصابیح در فقه اکنون متداول است و آقا سید محمد مجاهد پسر مرحوم آقا میرزا سید علی صفیر صاحب ریاض، معروف به شرح کبیراست که خواهرزاده آقای بهبهانی است. والده آقا سید صادق دختر آقا سید مهدی بحرالعلوم است و والده آقا سید محمد مجاهد دختر آقای بهبهانی است و والد ایشان ملا محمد اکمل داماد مرحوم مجلسی اعلیٰ الله مقامه است. پس صاحب چنین نسب جلیل و اصل اصیل را سر زد که مؤسس مشروطیت ایران شود و عَلَم عدالت را به دست گیرد (اولئک آبائی محنتی به مثلمهم) و این خاندان عظیم الاشأن زیاده از یک قرن است که افتخار بزرگ ملت ایران بلکه تمام حوزه اسلامند و در حلم و تحمل و زهد و تقوی و قبول عامه و مطاعیت و شرافت نسب و کرامت حسب از طراز اول محسوبند.

بالجمله جناب استاد میرزا سید محمد در نوزدهم ماه ذی‌حجّه الحرام سنّة ۱۲۵۷ هجری در کربلای معلم متولد شده و یکسال در آن شهر مقدس بوده. آنگاه ایشان را به همدان آورده، شش سال در حجر جد بزرگوارش، آقا سید مهدی پرورش یافته از آن پس به طهران آمده خدمت پدرش نائل و مشرف گشته، پس از تحصیل علوم عربیه و ادبیه مشغول تحصیل علوم عالیه شده، معقول را در خدمت والدش و اساتید دیگر ایوالحسن جلوه و فقه و اصول را در خدمت والدش و اساتید دیگر تحصیل نموده و از میرزا حاج شیخ هادی نجم آبادی کسب اخلاق فرموده و همواره طالب صحبت بزرگان و جهانگردان دانا بوده و به

مطالعه روزنامجات و اطلاع بر حال اروپائیان مایل، در شوال سال ۱۲۹۹ هجری با اینکه مستطیع نبود و حج بیت الله بر ایشان فرض نبود، به عزم سفر کعبه و زیارت مدینه مشرفه و سیاحت بلاد روسیه و آسیای صغیر و اسلامبول و ملاقات با رجال بزرگ و دانایان سترگ از راه دریای خزر روانه شد و به واسطه موانعی چند، در موسم، به مکه نرسید و روز بعد از اضحم وارد مکه شده و حج را بدله به عمره کرده، به جهت وبا و بدی هوا و عدم استطاعت، تحمل توقف تا موسم حج نکرده به عتبات عالیات سفر کرد و در سامراء خدمت حضرت حجۃ‌الاسلام میرزا شیرازی رسیده عزم رحیلش بدله اقامت شد و در سال ۱۳۰۰ که خبر ارتحال والد ماجدش را شنید، اهل و اولادش را از طهران به سامراء خواست و در آنجا مشغول تحصیل و تکمیل علوم دینیه شده در فضل و فقاهت و ورع و تقوی به غایت قصوی نایل و از آن حضرت قدسی آیت‌مجاز و از جمله اصحاب آن حوزه ممتاز گشته. زیاده از ده سال بر حسب میل خاطر سامی حضرت حجۃ‌الاسلامی در آن روضه قدس و محفل انس مقیم بود و به خدمت به شریعت مطهره و قضاء حوایج مسلمین و معاضدت با آن پیشوای بزرگ دین قیام داشت بلکه محل شور و مشاورت امور سیاسی آن حضرت بودند. تا سنه ۱۳۰۹ که واقعه رژی واقع شد.

ناصرالدین شاه از ترقی مرحوم میرزا آشتیانی توهمند نموده خواست رونق بازار میرزا را بشکند و او را از اهمیتی که حاصل شده بود تخفیف دهد و از مدارج عالیه‌ای که ارتقاء جسته بود فرود آرد. چاره را در آن دید که یکی را در مقابل میرزا ترقی دهد، در طهران کسی را لایق

اینکار ندانست، چه که هر یک از علماء طهران به هر درجه که مقدورشان بود در انتظار مقامی گرفته بود و این کس می‌بایست از خارج برسد و از اول ورود صاحب مقامی بلند شود و منظری ارجمند حاصل کند. لابد حضور حضرت حجۃ‌الاسلامی عرضه داشت که لازم است یکی از آقازاده‌های طهرانی را که مرتبای آن حضرت هستند و محل وثوق و اعتماد، گسیل طهران کنند که گذشته از مرجعیت عامه، واسطه بین شاه و حجۃ‌الاسلام باشد. به عبارت اخیری، شاه را اعتمادی به علماء حالیه حاضر نیست. مجتهد تازه قریب‌العهدی به تربیت حجۃ‌الاسلام را طالب است که اخذ مسائل شرعیه نماید و اداء تکالیف فرضیه فرماید. این بود که مرحوم حجۃ‌الاسلام شیرازی، آقای طباطبائی را اختیار فرمود و الحق جامه‌ای بود که بر قامت او دوخته شده بود.

بالاخره بنابر اشارت و تقاضای سلطنت و امر و اجازه مرحوم حجۃ‌الاسلام، معاودت به ایران نموده در جمادی الاولی سنّة ۱۳۱۱ وارد در الخلافه طهران شدند و عموم اهالی از ادانی و اعالی، مقدم شریف ایشان را بسی گرامی داشتند. لیکن ناصرالدین شاه به آرزوی خود نایل نگردید چه که گمان داشت آقای تازه رسیده را از خود خواهد نمود و به واسطه او به مقاصدش خواهد رسید و هم توهینی به میرزا آشتیانی خواهد نمود. ولی قضیه برعکس نتیجه داد. آقای طباطبائی در توقیر و احترامات میرزا مبالغه و نه تنها از معاشرت شاه و درباریان تنفر می‌فرمود. بلکه آنچه بزرگان دیگر از قبیل سید جمال‌الدین و میرزا ملکم خان جرأت تصریح نداشتند و با کنایه اشاره می‌کردند، تصریح و معایب

سلطنت مستبد و مقاصد حکومت خودسرانه جابرانه را آشکار می‌فرمود، درباریان لابد شدند در شهرت دادن اکاذیب باطله و به دروغ عقاید فاسدی نسبت به سید جمال الدین می‌دادند. گاهی او را بابی و گاهی دهری و طبیعی معرفی می‌کردند و به لفظ سید جمال الدین قانونی، سید را می‌شناسانیدند و قانون را مرادف کفر می‌نمایانیدند و تا چهار سال قبل این لفظ قانون، فحش و سبب اتهام بود.

از آن پس که از کار سید فارغ شدند، نه تنها آقای طباطبائی را به دوستی سید جمال الدین متهم می‌داشتند بلکه مردم را از مصاحبی آقا دور و از معاشرتش مهجور می‌نمودند. این شهرت، بر حرص من به خدمت آقا افزود و مکرر می‌خواستم از آقا استدعا کنم و از حالات سید استفسار نمایم، تاروزی یکی از دوستان مرا ملاقات نموده و در مقام پند و اندرزم گفت به آشکار خدمت آقای طباطبائی نزدیک و طریقه احتیاط را از دست ندهید. سبب را پرسیدم، گفت: جنابش را متهم نموده‌اند باینکه جمهوریت را طالبند و قانونیت مملکت را مایل، باین جهت پادشاه را به ایشان رغبتی نیست و درباریان را به ایشان می‌لی نی، در جواب گفتم:

ای پدر پندکم ده از عشقم که نخواهد شد اهل، این فرزند
من ره کوی عافیت دانم چکنم کاوفتاده‌ام به کمند.

لیکن شرم داشتم که از حالات سید تصریحاً از آقا سئوال کنم یا از این مقوله سخنی میان آرم جز اینکه پاره‌ای از مکاتیب مرحوم سید جمال الدین را که به عنوان حضرتش نگاشته بود دیده و استنساخ می‌نمودم.

باری، آقای طباطبائی از حق چشم نپوشید و از مسلک خود دست نکشید و از طریقۀ حق از پای ننشست تا به مقصود رسید که شرح زحمات ایشان در طی نگارشات این تاریخ مرقوم می‌شود و پیوسته به خدمت اسلام و بیداری ائم مشغول بود و آنی غفلت نفرمود، چنانکه تأسیس مدرسهٔ مبارکۀ اسلام و انجمن مقدس اسلامی که در رفع شباهات دینیه بود از شواهد صدق این ادعا است. در مناعت طبع و علوّ همت و غیرت وطنیّه دینیه منفرد و طاق و در تواضع نفس و مکارم اخلاق یگانه آفاق‌اند و هیچ وقت جانب اهل دنیا را مراعات نمی‌کرد. هر صدراعظمی که در زمان ایشان بر مستند صدرات نشست با او متارکه می‌فرمود. با اینکه قبیل از صدرات او نهایت دوستی را با هم داشتند، تا کنون معاصر پنج پادشاه بوده، محمدشاه، ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه، محمد علی شاه، احمد شاه، با دوازده شخص اقل دولت، چه صدر اعظم چه سپهسالار طرف شد.

ایرادی که بر جنابش وارد آوردن‌یکی عدم حسن سلوک، دیگری عدم همراهی و مداهنه با رؤسا، هنگامی که بندۀ نگارنده، همین دو ایراد را به حضرتش عرض کرده، در جواب فرمود: مرا با این مردم طمعی نیست و نه از کسی مرا خوف و ترسی است، پس دیگر چرا طریق تدلیس را به‌پیمایم و به راه متعلقین سلوک کنم.

صدماتی که در طریق مشروطیت دید در این تاریخ بیداری مشروعاً نگارش یافته - در ماه شوال ۱۳۲۳ به زاویۀ مقدسۀ حضرت عبدالعظیم پناهندۀ شد - در سال ۱۳۲۴ به بلدۀ دارالامان قم مهاجرت فرموده تا همت

گماشت و مجلس شورای ملّی را منعقد ساخت.

در واقعهٔ یوم التوب بمباردمان، جنابش را با خفت و خواری به باغ شاه بردن و چند دقیقه زنجیر به گردن شریفتش اندادهند و با سایر علماء اعلام و سادات گرام در حبس محبوسش داشتند تا آنکه در ماه شعبان ۱۳۲۶ بعد از آن که چند ماهی در شمیرانات آواره و متواری بود به طرف ارض اقدس و مشهد مقدس رضوی نفی بلدش نمودند و یکسال در آن مکان مقدس بود تا اینکه شب سه شنبه هفتم ماه شعبان ۱۳۲۷ وارد طهران شدند.

جنابش را چهار پسر و سه دختر است، پسر بزرگ ایشان جناب آقا میرزا ابوالقاسم، فرزند دیگرانشان جناب آقا میرزا محمد صادق مدیر روزنامه مجلس، و دو فرزند دیگرانشان جناب آقا عبدالمهدي و آقا عبدالهادي که شرح احوالات هر یک در این تاریخ خواهد آمد.»

طباطبائی از دیدگاه مؤلف تاریخ انقلاب مشروطیت ایران^(۱)

«هر گامي که در نگارش تاریخ انقلاب مشروطیت برمی داریم به نام نامی مرحوم طباطبائی برمی خوریم زیرا این روحانی بزرگ یکی از مؤسسان و رهبران مشروطیت ایران بود که تا آخر عمر برای حفظ اساس حکومت ملّی جانفشنانی و پایداری نمود.

مرحوم طباطبائی که به مقام اجتهاد و اعلمیت نائل گشته بود با

۱- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران - دکتر مهدی ملک زاده - جلد اول - صص ۱۷۲ و ۱۷۳ .

رویه نامطلوب بعضی روحانیون آن دوره که اغلب دین را برای تأمین دنیا می‌خواستند مخالف بود.

همین که نهضت فرهنگ نوین در ایران آغاز شد و روحانیون سالوس بر ضد آن اساس دانش قیام کردند، مرحوم طباطبائی با رشادتی بی نظیر به تأسیس مدرسه اسلام به سبک جدید همت گماشت و با این عمل دهن روحانیون مخالف فرهنگ جدید بسته شد.

طباطبائی از ارکان مهم مشروطیت ایران است. سعی و مجاهدات او به حدی حائز اهمیت است که می‌توان گفت بدون کوشش و حمایت‌های او آزادی خواهان موفق به برقراری مشروطیت نمی‌شدند.

او، از آزاد مردانی که مورد تعقیب و تکفیر روحانیون ریاکار واقع می‌شدند حمایت می‌کرد و چون در مراتب علم و تقوای وی کمترین تردیدی وجود نداشت و همه از بی‌نظری و پاکدامنی او آگاه بودند و با توجه به نفوذ کاملی که در میان مردم داشت راهی را که پیش گرفته بود با کامیابی به پایان رساند و نامش در سرلوحة تاریخ مردان بزرگ و غمگساران ملت ایران جای گرفت.»

مقام و خدمات اجتماعی و فرهنگی

طباطبائی، مجتهد مسلم بود ولی چون بسیاری از حجج اسلام خود را در دایرة علوم دینی محصور نکرده بود. بقول نظام الاسلام کرمانی^(۱) :

«تا کنون عالمی باین خوبی و آگاهی و صحت و انصاف ندیدیم، سیاسی میداند، خطوط خارجه را میخوانند، بحقوق ملل عارف، بقوانین ممالک و دول واقف، ملت دوست، معارف خواه، وطن شناس، دولتخواه، بموافقت و مقتضیات عصر آگاه، با دانش و دوربین، موشکاف و جوانمرد، با ذوق و اهل درد، برای وطن، شب و روز در چاره جوئی و خیرگوئی، مخصوصا در اصلاح معارف ایران سری پُر شور داشته و دقیقه ای آرام ندارد، مشوق مدارس و مکاتب، مروج جراید و مکاسب ...».

در فرهنگ دوستی طباطبائی همین بس که در آن دوران تحجر که کسی را جرأت تنویر افکار عوام نبود، او مدرسه مبارکه اسلام را به سال ۱۳۱۷ ه ق در تهران تأسیس کرد و با خاطر جلب اطمینان کامل طبقات متعصب، برادرش سیدasadالله طباطبائی را که روحانی با تقوی و مطلعی

۱- تاریخ بیداری ایرانیان - نظام الاسلام کرمانی.

بود بعنوان رئیس مدرسه انتخاب کرد و سرپرستی آن‌جا را هم به فرزند خود سید محمد صادق طباطبائی و نظمت آنرا نیز به ناظم‌الاسلام کرمانی واگذار نمود.

تأسیس مدرسه اسلام از جانب طباطبائی، روحانی عالیقدرتی که به نیکی و تقوا شهرت داشت و حمایت او از فرهنگ نوین، مشتی بود محکم به دهان دشمنان یاوه گوی معارف جدید و باعث ترویج مدارس جدید شد، چه اینکار در آن روزهای نادانی و خرافات، امری بس دشوار به نظر می‌رسید.

نظم‌الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان در مورد خدمات فرهنگی طباطبائی می‌نویسد: «در سالهای اولیه سلطنت مظفرالدین شاه، مستبدین، بینهایت با مدارس و دروس جدید مخالف بودند و اهل منبر را وادار می‌کردند تا تبلیغات عجیب و غریب علیه علوم جدید بکنند. این موضوع در سال ۱۳۱۷ هجری قمری در حضرت عبدالعظیم و در حضور سید محمد صادق طباطبائی فرزند آیة‌الله طباطبائی مطرح شد که راه علاج چیست که مستبدین و مخالفین اصلاحات نتوانند مردمان را از معارف جدید محروم کنند؟ سید محمد صادق طباطبائی پیشنهاد کرد که از طرف مجتهدین، خاصه شخص سید محمد طباطبائی اقدام به تأسیس مدرسه بشود، و پدر هم که همواره گفتار این فرزند را محترم می‌شمرد فوراً این پیشنهاد را پذیرفت و در سایه حمایت پدر با مساعی سید محمد صادق مدرسه اسلام در سال ۱۳۱۷ هـ تأسیس شد.»

ریاست مدرسه به عهده سید محمد صادق و مدیریت آن به میرزا

سید خان که از تحصیل کرده‌های جدید محسوب می‌شد و اگذار گردید، ولی چون بخوبی از عهده اداره امور مدرسه بر نیامد، لذا میرزا محمد کرمانی به نظمت مدرسه برگزیده شد.

نظم‌الاسلام در اینجا اضافه می‌کند که:

«در ۱۳۱۲ به خدمت جناب حجۃ الاسلام آقا میرزا سید محمد طباطبائی مشرف شدم و نفحات قدسی ایشان بنده را جذب و صفات طیبه و اخلاق مرضیه شان دل بنده را به خود جلب نموده و هماره ملازم حضرتش بودم و از معلومات جدیدهشان بهره‌ور گشتم.

مساعی جمیلهشان در ترقی نوع بشر بود و قطع شجره خبیثه شر، پیوسته مواعظ ایشان در تنویر عقول بود و همیشه جهشان در تعلیم جهول - از این‌tro امر به تأسیس مدرسه اسلام فرمود و تشکیل انجمن مخفی که در آن نوباوگان وطن و رجال آتیه را به طرز جدید آموزگاری کنم و در آن خفتگان بادیه و مردان حالیه را بیداری دهم.

شروع به عمل شد - مدرسه اسلام افتتاح یافت و شاگردان آن ترقیات فوق العاده کردند و انجمن مخفی نیز تأسیس شد و نتایج آن آشکار گشت. و این هر دو سرمشق دیگران شد. از آن پس مدارس زیاد دایر و انجمن‌های بسیار تشکیل یافت و یادداشت‌ها بر اوراق بی شمار ثبت گردید».

باید یادآور شد که میرزا محمد کرمانی بعدها به مناسبت نظمت مدرسه اسلام و بنابر پیشنهاد سید محمد صادق طباطبائی لقب نظم‌الاسلام یافت و فرمان این لقب هم از طرف آتابیک صدر اعظم وقت

(میرزا علی اصغر خان) برای او صادر شد.

قسمتی از دفترچه یادداشت‌های پراکنده طباطبائی حاوی ترجمه لغات فرانسه است. در ادبیات هم دستی داشت چنانکه در جُنگ خطی وی، اشعار شعرای بزرگ آن زمان، گلچین شده که بیشتر آن متعلق به یغمای جندقی است. در شعر هم صاحب‌نظر بود و بر سبیل تفنن، گاه طبع آزمائی می‌کرد.

نامه طباطبائی به مظفرالدین شاه^(۱)

«فرياد دل وطن پرستان - بعرض اعليحضرت اقدس شهريارى خلدالله سلطانه ميرساند: چون حضوراً فرموديد هر وقت عرضى داريد بلاواسطه بخود من اظهار داريد، به اين جهت به اين عرايض، مصدع خاطر مبارك ميشوم. اين ايام، طرق را بر دعاگويان سد نموده‌اند. عرايض دعاگويان را نمي‌گذارند بحضور مبارك مشرف شود.

با اين حال اگر مطلبى را بر اعليحضرت همایون مشتبه کرده باشند چگونه رفع اشتباه کنيم. محض پيشرفت مقاصدشان دعاگويان را بدخواه دولت و شخص همایون قلم داده، خاطر مبارك را مشوش نموده‌اند تا اگر مفاسد اعمالشان را عرض کنيم مقبول نيفتد.

اعليحضرت! مملكت خراب، رعيت پريشان و گداشت. تعدى حكام و مأمورين بر مال و عرض و جان رعيت دران، ظلم حكام و مأمورين اندازه ندارد. از مال رعيت هر قدر ميلشان اقتضا کند ميبرند، قوه غضب و شهوتشان به هر چه ميل و حكم کند از زدن و كشتن و ناقص کردن

۱- تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی ص ۸۵.

اطاعت می‌کنند.

این عمارت و مبلها و جوهرات و املاک در اندک زمان از کجا تحصیل شده؟

تمام مال رعیت بیچاره است. این ثروت همان فقرای بی مکنت است که اعلیحضرت بر حاشیان مطلعید. در اندک زمان از مال رعیت صاحب مکنت و ثروت شدند.

پارسال دخترهای قوچانی را در عوض سه ری گندم مالیات که نداشتند بدنهن گرفته به ترکمانها و ارامنه عشق آباد به قیمت گزاف فروختند. ده هزار رعیت قوچانی از ظلم بخاک روس فرار کردند.

هزارها رعیت ایران از ظلم حکام و مأمورین به ممالک خارجه هجرت کرده به حمالی و فعله گی گذران میکنند و در ذلت و خواری می‌میرند.

تمام این قضایا را از اعلیحضرت مخفی میکنند و نمی‌گذارند اعلیحضرت مطلع شده در مقام چاره برآید. حالت حالیه این مملکت اگر اصلاح نشود، عنقریب این مملکت جزء ممالک خارجه خواهد شد. البته اعلیحضرت راضی نمی‌شوند در تواریخ نوشته شود: در عهد همایونی ایران بیاد رفت. اسلام ضعیف و مسلمین ذلیل شدند.

اعلیحضرت! تمام این مفاسد را مجلس عدالت، یعنی انجمن مرکب از تمام اصناف مردم، که در آن انجمن، به داد عامله مردم برسند، شاه و گدا در آن مساوی باشند (برطرف خواهد کرد)، فواید این مجلس را اعلیحضرت همایونی بهتر از همه میدانند. مجلس اگر باشد این ظلمها رفع خواهد شد، خرابیها، آباد خواهد شد، خارجه طمع به مملکت نخواهد برد، عثمانی تعدی به ایران نمیتواند بکند، وضع نان و گوشت که قوت

غالب مردم است و مایه‌الحیات خلقند، بسیار مغشوش و بد است.
بیشتر مردم از این دو محروم‌اند. اعلیحضرت همایونی اقدام به
اصلاح این دو فرمودند. بعضی خیرخواهان حاضر شدند، افسوس، آنها
که روزی مبلغ گزار از خباز و قصاب میگیرند، نمیگذارند این مقصود
حاصل و مردم آسوده شوند.

در زاویهٔ حضرت عبدالعظیم (ع) سی روز با کمال سختی گذرانیدیم،
تا دستخط همایونی در تأسیس مجلس مقصود صادر شد، شکر بجا
آوردیم و به شکرانهٔ این مرحمت، چراغانی کرد، جشن بزرگی گرفته
شد. به انتظار انجام مضمون دستخط مبارک روزگار می‌گذرانیدیم،
اثری ظاهر نشد. همه را به طفره گذرانیده، بلکه صریحاً می‌گویند این کار
نخواهد شد و تأسیس مجلس، منافی سلطنت است. نمی‌دانند سلطنت
صحیح بی‌زوال با بودن مجلس است. بی‌مجلس، سلطنت بی‌معنی و در
عرض زوال است.

اعلیحضرتا، سی کرور نقوس را که اولاد پادشاهاند اسیر استبداد یک
نفر نفرمائید. برای خاطر یک نفر مستبد، چشم از سی کرور فرزندان
خود نپوشید.

مطلوب زیاد است، فعلًاً بیش از این مصدع نمی‌شوم. مستدعیم این
عریضه را بدقت ملاحظه بفرمائید و پیش از انقطاع، راه چاره‌ای فرموده
تا مملکت از دست نرفته و یک مشت رعیت بیچاره که بمنزلهٔ فرزندان
اعلیحضرتند اسیر و ذلیل خارجه نشوند. الامر الا علی مطاع.»

محمد بن صادق الحسینی الطباطبائی

نامه طباطبائی به عین الدوله^(۱)

«کو آنهمه راز و عهد و پیمان - مسلم است از خرابی این مملکت و استیصال این مردم و خطراتی که این صفحه را احاطه نموده است خوب مطلعید و هم بدیهی است و میدانید اصلاح تمام اینها منحصر است به تأسیس مجلس و اتحاد دولت و ملت و رجال دولت با علماء، عجب در این است که مرض را شناخته و طریق علاج هم معلوم ولی اقدام نمی فرماید این اصلاحات عماً قریب، واقع خواهد شد لیکن ما نمیخواهیم بدست پادشاه و اتابک خودمان باشد نه بدست روس و انگلیس و عثمانی، ما نمیخواهیم در صفحات تاریخ بنویسند: دولت به مظفرالدین شاه منقرض و ایران در عهد آن پادشاه بر بادرفت ... خطر نزدیک و وقت ضيق و حال این مریض مشرف به موت است. احتمال بُرء^(۲) ضعیف. در علاج چنین مریض آیا مسامحه رواست و یا علاج را بتأخیر انداختن سزاوار است؟ بخداؤند متعال و به جمیع انبیاء و اولیاء قسم به اندکی مسامحه و تأخیر، ایران می رود. من اگر جسارت کرده و بکنم معذورم زیرا که ایران، وطن

۱- تاریخ مشروطه ایران - احمد کسری - صص ۸۱ و ۸۲.

۲- شفابهیودی

من است، اعتبارات من در این مملکت است. خدمت من به اسلام در این محل است عزّت من تمام بسته به این دولت است. می بینم این مملکت بدست اجانب میافتد و تمام شئونات و اعتبارات من می‌رود، پس تا نفس دارم در نگهداری این مملکت می‌کوشم بلکه هنگام لزوم، جان را در راه این کار خواهم گذاشت... امروز باید اغراض شخصیه را کنار گذارد و محض خدا، جان نثاری کرد. این کار چرا به اسم فلان و فلان انجام گیرد. وقت تنگ و مطلب مهم است وقت این خیالات نیست. من حاضرم در این راه از همه چیز بگذرم. شأن و اعتبار را کنار گذارد، انجام این کار را اگر موقوف باشد به این که در دولت منزل حضرت والاکفشداری و دربانی کنم حاضرم (برای ملت و رفع ظلم) حضرت والا را بخدا و رسول ... قسم می‌دهم بریزید آنچه در دامانت، این مملکت و این مردم را اسیر روس و انگلیس و عثمانی نفرمایید. عهد چه شد؟ قرآن چه، عهد ما برای اینکار یعنی تأسیس مجلس بود، والا ما به الاشتراک نداشتیم. مختصراً (اگر) اقدام در این کار فرمودید ما هم حاضر و همراهیم. اقدام نفرمودید یکتنه اقدام خواهم کرد.^(۱) یا انجام مقصود یا مردن پروا ندارم زیرا اول از جان

۱- نظام‌الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان می‌نویسد: «عین‌الدوله چون نامه را خواند، کلمه «یکتنه» را در این جمله که می‌گوید: «یکتنه اقدام خواهم کرد» «یکشنبه» پنداشت، و ترسید که روز یکشنبه شورش پیش آید، و این بود چند فوج سرباز را، که در بیرون شهر لشکرگاه میداشتند، بدرون شهر آورد، و بنگهبانی ارک و قراولخانه‌ها برگماشت، و پشاور گفت: «ملایان می‌خواهند روز یکشنبه بشورش برخیزند...»، و از آنسوی به میان مردم نیز هیاهو افتاد که روز یکشنبه «جهاد» خواهد شد، و عین‌الدوله به دو سید و دیگران پیامهایی از بیم و نوید می‌فرستاد. روز یکشنبه آمد و رفت، و هیچ کاری روی ندارد، ولی مردم پی برداشت که دولت از کوشندگان در بیم است، و این بر دلیری آنان افزود.»

گذشتم، بعد اقدام نمودم. چیزی از عمر من باقی نمانده و از چیزی محظوظ نمیشوم. پس حظ اقدام باینکار و منتها آمالم انجام این کار و جان دادن در این راه است که مایه آمرزش و افتخار خودم و اخلاقم خواهد بود. با اینکار بلند اسمی برای خود در صفحه روزگار باقی می‌گذارم. این کار اگر صورت نگیرد بر ما لعن خواهد کرد، چنانکه ما به اسلامخان خوب نمی‌گوییم. باز عاجزانه التماس می‌کنم هر چه زودتر این کار را انجام دهید، تأثیر این کار ولو یک روز هم باشد اثر سُم قاتل را دارد. فعلًاً دفع شرّ عثمانی نمی‌شود مگر باین مجلس و اتحاد ملت و دولت و رجال دولت و علماء. نتایج حسنة دیگر محتاج به بیان است. فعلًاً بیش از این مصدع نمیشوم و السلام.»

جابر ته ب مح‌جهنم و روح‌محمد ب طبیعت‌گذاری
 ناطب بر کسریت‌های خود . هرند دفتر صفاتی عین بود به این اشاره
 درست نهاده بصری ، بعد بر کسریت‌های خود بر این اشاره
 برش می‌نماید . همچنانی دشمن را که نای را که دشمن از مردم می‌نیز
 یک دشمن اعیانه علّات نیز دارد این دفعه در قدر داشت و از این دفعه نیز
 بیزیر است کشیده اگر از عین صفاتی هم بجزی شریعت و هجر و عبادت
 صفاتی بر کسریت‌ها بخلاف شناخته داشت . عصیت بهده در روزهای آن
 رخاست در این شر را جوانی آزادی می‌خواسته بود و مکنتش بهده درین دفعه
 و هم بوده ملطفه فرهنگ زندگانی را کاملاً مساعده نماید که در این دفعه
 در دو زمانه به دست و بیزیر حضرت شاعر که چون نادر را که
 فخر حضرت بر کسریت‌ها نیز هم را بیزیر کسریت خود نیز
 از این دشمنی و شریت‌های این دشمن را بکسریت‌های این دشمن که بیشتر
 کسریت‌های این دشمن می‌باشد . مدنظر نادر کار را آن داشته باشد دلیل دفتر بود .
 از این دشمن دشمنی داشته باشد و بیزیر بمحبته . نه رضیح سمعه
 ریشه ریشه کی از دشمن دشمن را کسریت داشته باشد و بیزیر

دستخط احمد قوام (قوام السلطنه) به طباطبائی

جواب مستطاب حجۃ‌الاسلام آقا‌ی سید محمد طباطبائی سنگلچی دامت برکاته^(۱)

خاطر مبارک را مستحضر می‌نماید

امروز دکتر خلیل خان اعلم‌الدوله با لطایف الحیل توانست نظامنامه مجلس ملی را به صحة مبارک اعلیحضرت همایون شهریاری رسانده و نقشه معاندین و بدخواهان را نقش برآب نماید. هر گاه کوشش این مرد محترم نبود، دکتر دامش اجازه ملاقات نمی‌داد و این دفعه هم وقت از دست میرفت و کار به بن بست می‌کشید. کسالت اعلیحضرت هم به قدری شدید است که اصرار جایز نبود خداوند تبارک و تعالی به ایشان شفا بدهد، شاه رعیت‌پرور و رئوفی هستند. زحمات ارادتمند را جناب آقا‌یان صنیع‌الدوله و محتشم‌السلطنه و مشیر‌الملک و اعلم‌الدوله ملاحظه فرموده‌اند. زمینه‌ها را کاملاً مساعد و همراه کرده بودند و جریاناتی هم بوده است که باید حضوراً عرض کنم. چون مجال درک فیض حضور مبارک را نداشتیم، مراتب را به این وسیله معروض و خواستم اولین کسی باشم که مژده اختتام کار را به حضرت‌عالی داده باشم. گرچه به عقیده مخلص هنوز کار خاتمه نیافته است، ولی قدمی به جلو رفته‌ایم.

چنانچه دسترسی دارید، جناب آقا‌سید عبدالله مجتهد را از موضوع مطلع فرمائید و نیز وسیله یکی از دوستان مشترک که ماشاء‌الله خیلی حرارت دارند به ایشان پیغام میدهم.
در خاتمه مراتب ارادت قلبی خود را تقدیم و از خداوند متعال توفیق خدمت را مستئت دارم.

احمد قوام

۱- رهبران مشروطیت - ابراهیم صفائی.

نخستین جلسه مجلس شورای ملی

اولین جلسه ای که راجع به کار مشروطه تشکیل شد، در روز ۲۵
رجب ۱۳۲۴ هـ ق در قصر فرح آباد بود. در این مجلس، مظفرالدین شاه
طی بیاناتی از خواسته دیرینه خود در اعطای آزادی به مردم سخن راند
و خدمات صادقانه طباطبائی را ستود. بدل همین توجه از جانب او، نشان
دهنده این واقعیت می باشد که شاه علیرغم سادگی که داشت نیک
میدانست که طباطبائی در میان مشروطه خواهان مردی بی غرض و
بی نظر است و در این راه نفع خود را نمی چوید و جز ترقی و پیشرفت
کشور منظوری ندارد. اعتماد اقلیت و اکثریت و ایمان ایشان به
درستکاری و بی نظری طباطبائی تا جائی بود که ارامنه و کالتshan را به
سید محمد تقویض کردند.

طباطبائی در یکی از جلسات اولیه مجلس، نطقی که حاکی از ایمان و
خلوص واقعی او نسبت به حکومت ملی و نشان دهنده این واقعیت است
که تا چد حد با رژیم استبدادی مخالفت می ورزیده، به این شرح ایراد کرد:
«ای نمایندگان چهل کرود نفوس محترم ایران، غرض از آمدن من باین

مجلس محترم شورای ملی، برای نذکر خاطر شما و برای شرف خودم میباشد. بدایند و آگاه باشید که شخص مقدس همایونی که خدایش صحت و عزت دارین کرامت فرماید بطيب خاطر و صرافت طبع همایون مقدسش قدرت خود را بdest شما داد، در واقع این مجلس مقدس، مظہر قدرت اقدس شهر باری و چهل کروز نفوس ملت نجیب ایران است. بنابراین فرد شما مکلفید به تکالیفی که خدا و رسول در قرآن مجید معین فرموده است عمل نمائید. هرگاه به تکالیف خود عمل کنید نزد خدا و رسول و پادشاه و چهل کروز نفوس محترم ایران محبوب و بزرگ و با شرف خواهید بود و العیاذ بالله اگر بهوای نفس و اغراض فاسد شخصی رفتار کردیم مسئول و مردود خدا و رسول و شخص همایونی و ملت خواهید بود، بدایند و آگاه باشید، باری بس گران بدوش گرفته اید، خوب تعمق و تفکر نمائید و با وجود ان خودتان محاکمه کنید اگر درین راه و اخواهید ماند و این بار امانت ملی را درست بمنزل نخواهید رسانید و بدست خود این گوهر گرانبهای را بذرزدانی که فعلا با کمال جلادت در کمین میباشد خواهید داد، بهتر اینست که قبل از آنکه بار را بدوش بگیرید فکری نمائید، مسئولیت ۴۰ کروز نفوس است، مسئولیت شرف انسانی است، مسئولیت نزد خدا و رسول است، مسئولیت وجودان است، مسئولیت نزد پدر تاجدار و مهربان است، آنکنون همه انتظار بسوی شما است تا با این ودیعه ملی چه کنید؟»

به توب بستن مجلس و تبعید به باغشاه

پس از درگذشت مظفرالدین شاه، محمد علی میرزا، بنای ناسازگاری با مشروطه را گذاشت، با وجودی که مجلس اول مماشات میکرد و مقاومت جدی از خود نشان نمی‌داد، ولی سید محمد طباطبائی که به اتفاق ببهانی در مقاوم ترین هسته آزادی خواهی جای داشتند نهضت را هدایت می‌کردند. در ۲۳ آذرماه ۱۲۸۶ به تحریک محمد علی شاه، او باش به مجلس حمله برداشت، در ۱۴ خرداد ۱۲۸۷ محمد علی شاه نیت واقعی خود را که همانا بر انداختن مشروطه بود ظاهر کرد و اعلامیه (راهنچات) را صادر نمود و به باغشاه کوچید و آرایش جنگی بخود گرفت. در اینجا طباطبائی و ببهانی برای ایجاد مقاومت به شهرستانها تلگراف می‌کردند و کمک می‌خواستند.

مجلس، به توصیه طباطبائی به مقاومت پرداخت، محمد علیشاه در روز ۲ تیرماه ۱۲۸۷ به قوهٔ قهریه متسل شد و با هدایت لیاخوف و شاپشاپ به گلوله باران مجلس پرداخت و طباطبائی به اتفاق ببهانی به ناچار به باغ امین الدوله رفتند و در آنجا او باش و اراذل لیاخوف، آن دورا

یافتند و پس از اهانت و آزار بسیار تا آنجا پیش رفتند که محاسن ایشان را کنده و با هتاكی آنها را به باغشاه برند. هنگامی که مردم از این حادثه آگاهی یافتند فریاد میزدند «ای نامسلمانان! اینان پیشوایان دین و رهبران ما هستند، چه کرده بودند که آنها را به این حال انداخته‌اید!»^(۱). شاه، سید محمد را در اندرون خواست و از او عذرخواهی کرد. وی پس از چند ماه توقف در شمیران به اتفاق خانواده اش بخراسان رفت. در ورود به خراسان با استقبال مردم روپرورد، همگی وجود او و خانواده اش را در میان خویش محترم شمردند.

طباطبائی که تشنۀ آزادی بود در هر کجا که می‌رفت آرام و قرار نداشت چنانکه در خراسان نیز در عین حال که در تبعید بسر می‌برد کمیته مجاهدین را تشکیل داد که فرزندش «عبدالمهدی طباطبائی» نایب رئیس آن بود و سعی بلیغی در تأسیس کمیته مجاهدین مبذول داشته بود. حکومت خراسان جریان فعالیتهای طباطبائی و خانواده اش را باطلاع تهران رسانید و رئیس وزراء (مشیر السلطنه) تلگرافی طباطبائی را تهدید نمود. «او کوچکترین اعتنایی نکرد و بکار خود در تنویر افکار مردم ادامه میداد.»

طباطبائی پس از بازگشت به تهران بار دیگر دامنه فعالیتهای سیاسی خود را گسترش داد و در ایجاد حزب اعتدالیون و اجتماعیون کمک نمود. این حزب در مقابل دموکراتها قرار گرفت.

رؤسای اعتدالیون میرزا محمد صادق طباطبائی، میرزا علی

۱- تاریخ مشروطه ایران - احمد کسری - ص ۴۶

اکبرخان دهخدا، حاج میرزا علی محمد دولت آبادی، حاج آقا شیرازی و قوام الدوله شکرخان بودند. و سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی نیز از طرفداران این حزب بشمار می‌آمدند.

روح حساس و خوی انسانی سید محمد طباطبائی از وقایعی چون به توب بستن مجلس و کشته شدن سید عبدالله سخت آزرده شده بود و چنانکه در قسمتی از خاطراتش می‌نویسد:

«محمد علی میرزا بتخت نشست و کرد آنچه کرد مجلس را به توب بست. آقا سید عبدالله مرحوم را روانه کرمانشاه و مرا به مشهد مقدس فرستاد تا بختیاریها مملکت را از شر او آسوده کردند. و من به تهران آدم، آقا سید عبدالله نیز با تشریفاتی زیاد وارد شد. او را کشتند و من ناخوش شدم و تا کنون ناخوشم.»

پیام طباطبائی از باغشاه به فرزندش عبدالمهدی،
پس از به توب بستن مجلس

نور چشمی آقایان تمام و میرزا^(۱) در باغ شاه سالم
 هستند چند نفر از وکلا هم هستند، در راه سربازها ما را بر هنر کرده اند
 دو سه ثوب عبا و عمامه زود بدھید بیاورند - مبادا دست به تفنگ بکنید
 که کار خیلی خراب است و تعزیه تمام نشده

۱- منظور میرزا سید محمد صادق طباطبائی است.

روزی ۵۰ تام دیواری سه

ضد نظر اولاد مهر در راه راز

بر به کفر از سریب عبا و عالم
که بیان
بهر سید از میلادست معمت
که رفیع هراب اس و مر سرای

- از آقای دکتر عبدالحسین طباطبائی که سند فوق را جهت انعکاس در این کتاب در اختیار ما قرار دادند سپاسگزاریم.

سواند تلگراف طباطبائی به اعلیحضرت پادشاه ژاپن^(۱)

حضور میمنت ظهور اعلیحضرت امپراطور معظم دولت بهیه ژاپن اگر چه با اخلاق مرضیه آن اعلیحضرت و تمدن فوق العاده دولت بهیه ژاپن به این اظهار احتیاج نبود، ولی مقام اخوت با برادران مسلمین ساکن آن مملکت، مقتضی این توصیه شده، استدعا مینمایم که توجه ملوکانه نسبت به آن برادران دینی طوری باشد که آسوده و محترم بتوانند از عهده تکالیف دینی و دنیوی برآیند.

رئیس ملت اسلام در ایران - محمد الحسینی الطباطبائی

۱- تاریخ بیداری ایرانیان - ناظم الاسلام کرمانی - ص ۳۹۲.

نامه ناصرالملک (صدراعظم محمد علی شاه) به طباطبائی^(۱)

بشرف عرض حضور مقدس عالی میرساند این بنده یکی از ستایش
کنندگان وجود مبارک حضرت عالی هستم بجهت اینکه از روی انصاف
می بینم درد وطن دارید و بترقی ملت شایقید و ملتفت بدبختیهای نوع
خود شده‌اید و آرزو دارید که علاجی برای این دردها پیدا کنید و باب
سعادت و نیکبختی را بروی این ملت که در شرف زوال است بگشایید و
همچو فهمیده‌ام که اینهمه داد و فریاد و قال و مقال شما از روی نفس
پرستی نیست، مقصودتان چاره امراض ملّی است ولی خیلی افسوس و
غصه می خورم وقتی که می بینم از شدت شوق و عجله که در علاج این
مریض دارید نمی دانید به کدام معالجه دست بزنید و از کدام دوا شروع
بفرمایید که بحال مریض مفید باشد. چون نتیجه رفع مرض و عود
صحت را در رفتار چست و چالاک مریض میدانید این بیچاره مریض که
 قادر بر حرکت نیست مدت‌هاست غذایی بمعده اش داخل نشده و بدل
مایتحالی ببدنش نرسیده رمق حرکت وقدرت تکلم ندارد تازیانه برداشته

کتکش میز نمید که بدو و از خندق جست و خیز نماید و این بد بختی که بواسطه مرض و نخوردن غذا همه روده هایش خشکیده و امعاء و احشايش از کار افتاد. یک ران شتر نیم پخته بدهانش فرو می‌کنید که ببلعد واضح است نتیجه آن دوا و این غذا چه خواهد شد! طبیب حاذق که تشخیص مرض داد اول به استعمال داروهای مفیده دمبدم می‌پردازد اگر از گلو نتوانست، تزریق میکند آبگوشت غلیظ روانی بدوآ آهسته آهسته به حلقوش می‌چکاند تا کم کم قوت بگیرد، بعد زیر بازو هایش را میگیرند روزی چند قدم توی اطاق راهش می‌برند، پس از آن بحیاط و باغ آورده ملايم می‌گردانند تا وقتی که تدریجاً قوت دویدن و استعداد جست و خیز را پیدا کند.

امروز تقاضای مجلس مبعوثان و اصرار در ایجاد قانون مساوات و دم زدن از حریت و عدالت کامله (آنطوریکه در تمام ملل متمدن سعادتمند وجود دارد) در ایران همان حکایت تازیانه زدن ران شتر طیانیدن است. خدای قادر عالم گواه است که در این عرايض خود تعلق از احدي منظورم نiest. فقط قصد حق گويي و توضيح ريشه مسئله است، لاغير. همه جاي مملكت و سبيع ايران مثل خيابانهاي طهران نیست، كوه دارد، کتل و جنگل دارد، ماهور دارد، سبعاد دارد، وحوش دارد، الوار و اکراد دارد، شاهسون دارد، قشقايی دارد... اين حرفها که در همه جاي دنيا عصاره سعادت و شرافت و افتخار است به عقیده بنده در ايران امروز مايه هرج و مرج و خرابي و ذلت و عدم امنيت و هزاران مفاسد ديگر خواهد بود زيرا که برای استقرار و اجرای ترقیات جدیده هنوز علم

و استعداد نداریم و نشر این حرفها رعب و صلابت قدرت حالیه را از انتظار می‌برد. نتیجه پیداست که چه می‌شود! کبک نشیدیم کلاعی هم از یادمان رفت! فرض بفرمایید امروز بندگان اعلیحضرت شاهنشاهی، به میل خاطر و کمال رضایت باین مملکت دستخط آزادی کامل مرحمت بفرماید و بشخص محترم مقدس حضرت مستطاب حجۃ‌الاسلام عالی امر شود مجلس مبعوثان تشکیل بدهید. چه خواهید کرد؟ اقلًا هزار نفر آدم کامل بصیر بمقتضای عصر آگاه از حقوق ملل و دول لازم دارد تا یک مجلس تشکیل یابد. حالا سایر شعب و ادارات که همه مربوط بهم است و اجزای عالم لازم دارد بماند. استدعا می‌کنم از روی بیطری و بیغرضی چنانچه شیوه طبیعی حضرت عالی است نه از روی طرفداری و خاطرخواهی، دویست نفر آنطور آدم، برای بندۀ بشمارید اما این را هم فراموش نفرمائید اگر کسی تمام اشعار عرب و عجم را حفظ داشته باشد و برای فهمیدن کلماتش شخص محتاج به فرهنگ و قاموس باشد و تمام لغاتش از مقامات حریری باشد برای عضویت آن مجلس کافی و قابل نیست بلکه اشخاصی باید باشند که وقتی از ایشان بپرسند چه جهت دارد که روز بروز پول ما در تنزل است و حال آنکه، نقره اش که از نقره فرانک و مارک و شلینگ وین و روپیه بیشتر بار ندارد صحیحش را بگوید و چاره اش را هم بداند یا سایر شعبات سیاسی و مالیاتی و تجاری و فلاحتی و نظامی آنچه امروز بکار زندگی و ترقی یک ملتی می‌خورد همه را بتواند به مطرح مذاکره و حل و عقد بیاورد. گمان بلکه یقینم اینست و بر صحبتش قسم میخورم که اگر از روی انصاف بخواهید

انتخاب بفرمایید در تمام ایران یک صد نفر نمی‌توانند پیدا کنند. پس برای چه فریاد می‌کنند؟... برای که سنگ بسینه می‌زنند؟... خوب نتیجه این دراز نفسی های بنده چه شد و مقصود بنده چه چیز است؟ مقصودم اینست که حضرت عالی را از این اقدامات غیورانه که خیر و سعادت و افتخار ملت منحصر به نتیجه آن است باز دارم؟ نه والله، مقصودم این است که طرفداری تملق آمیزی از دولتیان بکنم؟ نه بالله - بلکه میخواهم این اقدامات از راه صحیح باشد که منتج نتیجه صحیح بشود. در این صورت اگر اجازه بدھید راهش را عرض میکنم بشرط آنکه از روی دقت و انصاف در آن غور بفرمایید. آیا این مسئله یقین و مسلم شد که برای تغییر اوضاع حالیه و اختیار طرز و ترتیبات جدید، آدم لازم داریم (یعنی، عالم بعلوم عصر جدید) و الله عالم لازم داریم. بالله عالم لازم داریم. بقرآن عالم لازم داریم. به پیغمبر عالم لازم داریم. بمرتضی علی عالم لازم داریم. به اسلام، به کعبه، به دین، به مذهب عالم لازم داریم، عالم لازم داریم عالم لازم داریم!!!!!!

پس معلوم شد و تصدیق میفرمایید که منتها وسیله ترقی و مساوات و عدالت و سعادت و سیاست و سرافرازی بوجود علم و عالمین بمقتضیات عصر است در این صورت ملت ایرانی در روز حساب در پیشگاه عدالت کامله مطلقه با حضور جد بزرگوارت دامان حضرت را خواهند گرفت و عرض خواهند کرد الهی خیر و سعادت ما در دست پادشاه نبود در دست اتابکها و صدور نبود و در دست وزراء نبود فقط در دست آقایانی بود که میتوانستند و نکردند و مارا در ذلت و بدختی و

اسارت در دست ملل اجنبی باقی گذاردند. حضرت عالی هم جواب عرض خواهید کرد بارالها همه را میدانید که من و رفقای من همه قسم اقدامات کردیم، حضرت عبدالعظیم رفته کاغذهای سخت نوشتم جوابهای سخت شنیدیم چه شبها با تزلزل بروز آوردم چه روزها که با تحمل ناملایمات شب کردیم ولی پیشرفت نکرد تقصیر ما چیست؟ ملت جواب خواهند گفت تمام این اقدامات شما ناصواب بود و شالوده و بنای آن بر آب، بجهت اینکه از راهش برآمدند. راهش این بود که اول ما را عالم مقتضیات عصر و زمان بکنید و از جهل و عمي خلاصی بخشد که بالطبع با نور علم لوازم شرف و نیکبختی خود را فراهم کنیم و بعد با شرحی که ذیلاً بعرض خواهد رسید استدلال میکنند و بثبوت میرسانند که وسیله تعمیم علوم فقط در دست آقایان علماء بود لاغیر. آنوقت یقین دارم حضرت مستطاب عالی جوابی نخواهید داشت. این فقره را تمثیلاً عرض کنم بعد به اصل مطلب بپردازم. امروز حالت آقایان علماء یعنی آنهایی که با حضرت عالی هم عقیده هستند و در دین و وطن و ملت دارند و دلشان میخواهد این ملت را به اوج سعادت برسانند یقین مثل حال کسی است که در انبارهای متعدد همه قسم حبوبات و ارزاق و گوشت و روغن ذخیره انباشه داشته باشد و خود با یک جمعیت کثیری از عیال و اطفال از گرسنگی نزدیک بهلاکت و این در و آن در برای یک گرده نان تکدی نماید یا مثل کسی که تمام لوازم طعامی را در دیگ ریخته و حاضر کرده زیر دیگ راهم هیزم چیده، در یک دست، دسته گونی و در دست دیگر چراغی گرفته به در خانه همسایه‌ها برای یک گل آتش

می‌دود که زیر دیگ را روشن نماید و ملتفت نیست که آتشی هم در دست خود دارد، اگر گون را روی شعله چراغ بگیرد مشتعل می‌شود.

اعطای حکم بمثال بس است این مطلب را عرض کنم و عریضه را به دعای وجود مبارک ختم نمایم. هیچیک از دول متمنه بمنتها درجه عزت و سعادت نرسیده مگر وقتی که دولت و ملت با هم متحد شده دلشانرا بروی هم گذارده باتفاق رفع نواقص خود را نموده اسباب ترقیات ملی را فراهم کردند و این اتفاق و اتحاد برای هیچ دولتی و ملتی دست نداده مگر وقتی که افراد و اجزای آن ملت به نور علم و تربیت منور شده پرورش یافتند.

هیچ پادشاهی و امپراطوری به طیب خاطر اقتدار خود را محدود و ملت را شریک سلطنت و طرف مشورت قرار نداده مگر اعلیحضرت میکاد و موتسوایتو امپراطور ژاپون و طلوع کوکب اقبال ژاپون از عجایب واقعات روزگار است و امروز برای سرمشق ملل غافل خواب آلوده هیچ نمونه بهتر از ژاپون نیست.

چند مدرسه ناقص در این یازده سال ایجاد شده که جز اسم بی‌رسم چیزی نیست و جهت اینکه نتوانسته اند مثل میکادو کار را از پیش ببرند به عقیده بنده اینست که چون میکادو ریاست روحانی و مذهبی هم دارد ملت ژاپون او را اوالامر میدانند نفاذ فرمانش بیشتر و مواعنش در اجرای افکار مقدسه خیلی کمتر بود پس تأسیس مدارس ملی در ایران تکلیف آقایان علمای روحانی و رؤسای مذهب است. از حسن اتفاق و باطن شریعت مطهره اسلامیه اساس مدارس ملی و اسباب نشر علوم

به طوریکه در ایران فراهم است در هیچ جای دنیا نبوده است. سایر ملل وقتی که از خواب بیدار شده بخيال تعليم و تربیت ملت افتادند چه زحمتها کشیدند، چه جانها کنندند تا یک مدرسه را ایجاد کردند. ولی در ایران امروز هزاران مدارس ملی حاضر و موجود است که همه صاحب موقوفات معین و ترتیبات صحیحه است. فقط در تهران قریب یکصد و سی و پنج مدرسه ملی بزرگ و کوچک داریم در سایر بلاد ایران حتی قصبات مدارس ملیه موجود است که روی هم باید سه هزار مدارس در تمام ایران داشته باشیم منتهی از سوء اداره آنها تمام این وسائل نازنین ضایع و عاطل مانده بقدر دیناری برای ملت فایده ندارد. فلان گاوچران طالقانی یا زارع مازندرانی در سن بیست سالگی داخل مدرسه میشود حجره را معطل میکند حاصل موقوفه را مصرف میرساند در هفتاد سالگی نعشش را از مدرسه بیرون میبرند در صورتیکه هنوز در ترکیب میم الكلمه مبهوت و مات است و با روز اول فرقی نکرده و این مدارس ملی را بصورت تبلیغ خانه درآورده‌اند. در این مدت کدام مجتهد مجاز از مدارس ایران خارج شده است بنده عرض نمی‌کنم ترتیب مدارس را بر هم بزنند که مخالف شریعت و منافی با نیت واقف شده باشد. بنده با جرئت میتوانم قسم بخورم که ترتیبات حالیه مدارس ملیه هیچکدام با نیت اصلی واقف موافق نیست پس به اندک اهتمام و همت آقایان علماء ممکن است تمام این مدارس مصدق صحیح پیدا کند و مدرسه ملی بشود نه کاروانسرا و مهمانخانه و آن کاری که در ید قدرت آقایان است این است که همه با هم متفق شده پرگرام یا فهرست مرتبی برای تحصیل و

درس‌های مدارس بنویسند. مدت دوره تحصیل را معین کنند همین دو فقره را منظم کرده و لوازمش را فراهم نمایند... و در آن فهرست برای هر مدرسه یک دوره از علوم عصر جدید را مجبوری قرار بدهند. دوازده سال نمی‌گذرد که دو طبقه شاگردان فارغ التحصیل از این مدارس بیرون خواهد آمد آنوقت مملکت ایران بقدر کفايت آدم عالم خواهد داشت که بتواند این حرفهایی که امروز میزند و ابدآ ثمر و فایده ای ندارد از روی علم و بصیرت بموقع اجرا بگذارد.

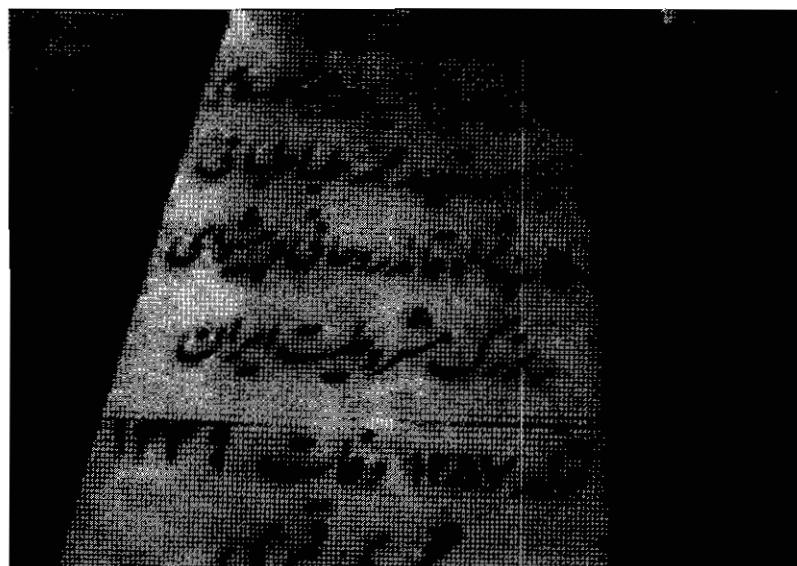
بخدای متعال، خون از دلم جاری میشود وقتی که فکر میکنم این همه استعداد حاضر و وسائل موجود این طور عاطل مانده و ضایع میشود اگرچه این ترتیب برای مدارس ملیه بسیار کار سهل و آسانی است (یعنی در صورت میل و اتفاق علماء) ولی بقدرتی مهم و بزرگ است که مؤسسین آن و اسم بزرگوار شان را با هزار سلام و صلوات ذکر کنند.

گوهر یگانه این خیال مقدس را من بندۀ بحضور مبارک تقدیم کردم و بعقیده خودم در عالم انسانیت و اسلامیت دارای اجر جمیل خواهم بود. حالا شرح و بسط و موشکافیها و ترتیب مفصل اینکار بزرگ بسته به مذاکرات و مجالس عدیده است. چون این بندۀ اسباب ژلاتین و محرر و میرزا ندارم و ضعف باصره‌ام نیز مانع از تحریر زیاد است استدعا میکنم سواد این عریضه بندۀ را از لحاظ انور‌سایر آقایان بزرگوار هم که با حضرت عالی در این افکار عالیه متفق هستند بگذرانند. زیاده سلامتی و عزّت و اقبال وجود مبارک حضرت عالی و همه آقایان عظام را طالبم. بندۀ دولتخواه وطن پرست ملت دوست... گم نامت.»

کسروی می‌نویسد: «بزرگی طباطبائی و بینایی او در کار، از اینجا پیداست که فریب چنین نامه‌ای را نخورده و سستی بخود راه نداد.»



سردر آرامگاه تخریب شده خاندان طباطبائی



سنگ آرامگاه سید محمد طباطبائی

آرامگاه طباطبائی

در ضلع جنوب غربی میدان حضرت عبدالعظیم، در محوطه ای با مساحت بیش از چند هزار متر مربع، تا یکی دو سال پیش «آرامگاه خاندان طباطبائی» قرار داشت که توسط یوسف مستوفی الممالک صدراعظم عصر ناصری، وقف آرامگاه برای سید صادق طباطبائی (پدر سید محمد) و اولاد و فرزندان او شده بود. پس از فوت سید صادق که در ۱۲۰۰ هجری قمری اتفاق افتاد، وی در بنائی هشت ضلعی با کتبه هایی از کاشی در اطراف، و منقوش با آیات قرآنی، در زیر یک کلاه فرنگی دفن شد که داخل بقعه هم به تذهیبات آب طلا مزین شده بود.

در همان محل، در بالای سر آرامگاه سید صادق، فرزندش سید احمد که مشی سیاسی را از برادر جدا کرده و از پیروان مشروعة شیخ فضل الله شده بود و نوه اش حاج سید کاظم مدفن می باشدند. در میانه سالن دیگری در جوار آرامگاه سید صادق، آیة‌الله‌سید محمد طباطبائی و فرزندانش سید محمد صادق (رئیس دوره چهاردهم مجلس شورای ملی) و سید عبدالهادی و گروهی دیگر از اعضاء خاندان

طباطبائی آرمیده‌اند.

بطوریکه گفته می‌شود، از این آرامگاه که در سالیان گذشته دارای درب بزرگ ورودی با زنجیر بوده به عنوان «بست» استفاده می‌شده و افرادی که به آنجا پناه می‌آوردند، در امان بوده‌اند.

تولیت این آرامگاه در ابتدا با مرحوم سید محمد طباطبائی و سپس با سید محمد صادق و بعدها نسل در نسل به فرزندان ذکور ارشد وی منتقل شد.

تازمان حیات مهندس سید مصطفی طباطبائی (فرزند سید محمد صادق) این آرامگاه از شکوه و جلال در خور به خاک خفتگان آن برخوردار بود ولی پس از درگذشت آن مرحوم و انتقال تولیت به فرزند ایشان، چنانچه خیلی خوبینانه قضاوت شود باید گفت به سبب ضعف مدیریت و بی‌کفایتی، پس از انقلاب اسلامی کار به جائی رسید که گذشته از ویرانی و تخریب محوطه، سنگ با ارزش بنای آرامگاه سید صادق و دو سنگ زیبا و قیمتی متعلق به آرامگاه ادیب الممالک فراهانی که او نیز در اتفاقی در این محل دفن بود به سرقت رفت و مدت‌ها مفقود بود.

علیرغم خواسته باطنی واقف اصلی و تولیت قبلی آرامگاه که طبق وصیت کتبی اجازه تقسیم و افزای زمین را نمی‌دهد، زمین توسط تولیت فعلی به فروش رسید و درختان کهن‌سال محوطه عمداً خشک و آرامگاه تبدیل به پاساژ شد! و بسیاری از قبور اعضاء خانواده و همچنین مقبره ادیب الممالک فراهانی که در حجرات اطراف محوطه آرامگاه قرار داشت تخریب شد و از میان رفت!

امروزه از آن باغ بزرگ و آرامگاه باشکوه، تنها یک ایوان و دو اتاق باقیمانده است که اگر پی‌گیریهای مستمر و سعی و کوشش مهندس ابوالفضل طباطبائی در ثبت این بخش از بنا توسط سازمان میراث فرهنگی جزء آثار ملی نبود، به یقین این قسمت نیز تا کنون به فروش رفته و به تعداد مغازه‌های پاسار جدیدالاحداث افزوده شده بود.

* * * * *

در بخش آینده دست نوشته‌های مرحوم سید محمد طباطبائی از نظر خوانندگان می‌گذرد.

مبداء مشروطه و مجلس شورای ملی

در سنه ۱۳۲۲ علاءالدوله حاکم طهران بود. قند به واسطه اغتشاش روسیه کم و گران شد. آقا سید هاشم تاجر قند را احضار نموده مؤاخذه نمود. جواب داد تقصیر من نیست قند به واسطه اغتشاش روسیه حمل نمی شود. سید پیرمرد را بی جهت به چوب بست. پسر سید و جمعی از تجار شفاقت کردند. آنها را هم چوب زد آقا سید هاشم و تجار به مسجد شاه آمدند به عنوان بست. آقایان علمای کلییتاً به مسجد آمدند، منهم آدمد ابتدا به منزل حاج میرزا ابوالقاسم امام جمعه سابق رفتم چون کمال خصوصیت با هم داشتیم. اظهار خصوصیت کرد، گفتم خوب است به مسجد برویم و این فتنه را اصلاح کنیم. آمد در چهل ستون مجتمع شدیم. علمای غالب معتبرین حاضر بودند. مطلب را عنوان کردیم، قرار شد علاءالدوله به مسجد بیاید و از تجار استعماله کند و به هر یک عبائی بدهد. تمام تصدیق کردند. به ذهن مردم دادند که ماها مجتمع شده ایم که قند را گران کنیم. عوام باور کردند و بنای بدگوئی را گذارند. بعضی زنها به ما التماس می کردند که قند را گران نکنید. آخر قرار دادیم مرحوم آقا سید جمال واعظ به منبر رود و مردم را بیاگاهاند که اجتماع ما برای اصلاح است نه گران کردن قند - ما قند نداریم و تاجر قند نیستیم.

من کلیات وقایع را میخواهم بنویسم نه کل ماقع را و اگر عبارات سلیس نیست، معذورم، چه حال درستی ندارم.

سید امیر طهم و مجله سویار ملی
در سال ۱۳۴۲ علاوه بر این بیو قنده والطه اغتسانی دویمه کارگران
لایه کارگر جو قنده اخضاع غنیمت از خود عطا داد تقصیر
شست قنده اول الطه اغتسانی دویمه محل فرشتوسیه کارگران
بیویست بیوی و بیویان شکار شما علت کوون آنها را می
چوب زد فلکیه کسر و شکار می خواهد لعنوان بیت
لایه علاوه روکشنا بجهة نزفه اندام اشنا اعیزیل بحی نیزه ای
ابوالقاسم امام جمعه شافعی رفسنجانی چون کمال خصوصیت ایام
دانش اطلاع خصوصیت کرد و قویانیت بیوی و بیوی
ذاری افتخار اصلاح کن اند در این میان مجموع شاهزاد
علاء و عاری معتبری می بینیم و مربوط نه مطلب را اعنوان
کرد فرازه علاوه بر این بیوی های ذاری ایضاً ایضاً
که بیوی های عذری ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً
مردم ذاری کن ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً
کن ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً
تعضر از نهاد ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً
ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً
و مردم ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً
کن ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً

آقا سید جمال در سکوی مسجد به منبر رفت. در سکوی مسجد حاضر شدم، ابتدا شرحی تمجید از مظفرالدین شاه و اسلامیت و رأفت او بیان کرد و گفت اگر شاه مسلمان نبود البته اطاعت او را نمی‌کردیم ولی چون مسلمان است کلیتاً مطیع او هستیم. امام جمعه از پای منبر برخواست^(۱) و فحش زیاد به سید جمال داد و امر کرد از منبر به زیرش آورند، سید گفت آقا من خلافی نکردم گفتم اگر شاه مسلمان نبود اطاعت از او نمی‌کردیم، بحمدالله مسلمان است و ما او را مطیع.

این حرفها به خرج نرفت و حاج میرزا ابوالقاسم به او و مها بد گفت و فحش داد و به سمت خانه اش روانه شد، حالت همه متغیر شد، چه این حرکت ابدأ شایسته او نبود، خاصه در مسجد که به منزله خانه او بود، مختصر ما را بهت گرفت از این حرکت غیر منتظره و مشغول شور شدیم که چه باید کرد، ناگاه جمعی زیاد با چوب و چماق و قمه و قداره به سمت مها دویدن گرفتند و میرزا ابوالقاسم فریاد می‌زد همه را بکشید و اطوار موحشه از آنها ظاهر بود و چوب به سیم های مسجد می‌زدند. کُر^(۲) مسجد را به این سمت و آن سمت حرکت می‌دادند. برای ترساندن مردم. واقعاً گمان کردیم کالسکهای پر از او باش برای کشتن مها وارد مسجد شده، مدتی داستان ضرب المثل بود،

۱- کذافی الاصل (برخاست)

۲- مرحوم سید محمد صادق طباطبائی در هامش این قسمت نوشته است که: کُر ظرف بزرگ آهنه است قابل حرکت که در آن آب بریزند برای تطهیر نقاشه که در مسجد یا مشاهد مشرّفه نپاک شده، محتاج طهارت باشد.

دیگر کوچک میم
نحو فضیرت لاینهه جان بزرفت نام در کوئی میم خواسته باشد و بخوبی
باید تصریح گردد این مفهوم را مفهوم اسلام دانسته و را خافت او بیان کرد
که ملکت از ارقام مملکات تنفس کرده است اما ملکت از اوقایق مملکت
نمیباشد مملکت از اوقایق مطیع او است زمان مفعول از پایان میز را میدانسته
که دخوازه ای پسر خواهد داد و امیرکردار از میز برخاسته از زمان
که نفعت اکثری خدا ای مکون نکرد که عوام از این مملکت بیرونی عیش
و ازادی نیز در میان این مملکت ای مطیع ضرا و متع
که پیغمبر مسیح هم لازماً از این مملکت بچشم عملکرد از زمان خود
درین چیزی قدرت نیافریده ای این فردی بخوبی ترفت و با حمایت ابراهیم
با وقاراً بدلیل دخوازی داد و بعده مانند ایشان وانه
مالک هم متغیر شد که این مملکت ای ایشان است او تنوع
دوستی و معاشری میکرد که میز که خانه ام را به خسته نماید است که نفت
دیگر از این و دیگر غیر مبتلا و معمول بتواند از که میم باشد
که نکاهه بخوبی نکار با چور و حلاق و غیره و قراره نمیم
ای دوید که از فسته و میرزا از ای ایشان خردی داشت و دیگر ای
ملکه که ای ایشان خود را خواسته ای ایشان را بخوبی نماید
ای مسجد میرزا نزدیک مسجد ای ایشان میم خانه ایشان را که میم

تفنگ چی زیاد بالای بام مسجد گذارده بود که اگر مردم دفاع کنند آنها را بزنند. معلوم شد امام تهیه این کار را خوب دیده بود. غرض همه فرار کردیم و کسی در مسجد نماند مگر آقا سید جمال متحیرانه که اگر آقا عبدالهادی او را در نبرده بود کشته می‌شد. او را به منزل آورد و چند شب آنجا بود. میرزا ابوالقاسم بعد از تفرقه مردم نزد عین الدوّله رفت و به شاه پیغام داد که امروز تو شاه مستقل شدی! غرض قرار دادیم عجالتاً به حضرت عبدالعظیم (ع) برویم، چه بر خود مطمئن نبودیم، روز بعد به حضرت عبدالعظیم (ع) متحصن شدیم، میرزا ابوالقاسم شرارت‌ها کرد، اذیت‌ها به مردم کرد، مختصرآ مردم به حضرت عبدالعظیم (ع) مجتمع شدند، تجار تمام آمدند.

یکماه ماندم، امیر بهادر شرارت‌ها کرد، غلام‌ها را امر کرد ریختند به صحن، مردم را چاپیدند، به دروغ برای کلمه‌ای که مرحوم آقا سید جمال افجه گفت. غرض بنا شد با او به شهر بیایم، محرمانه اطلاع دادند که

شند پونز هری بالا کم سید کنوارده بعوکه اکرم
دفعه کننه اند رایز شنده معلوم آنام نهایی کاره
خوب دیره بعو غرض هری فرازد و کسر سید ناز
گلکار نیزه میان میخانه که اکار لاعین اسلام کورا دنده
بعو کشته شده او ما او را بیزد او ره خینه ای ای بعو
میرزا ابوالقاسم بعد از تفرقه مردم نزد عین الروله
و پیوه پیغام خادمه از امر و ز قوش و متفق شده با
غرض خوار زار مخفیت عبار العظام برویه هری فهد
ملحق بتو رو ز به مخفیت عبار العظام مخصوص شده
میرزا ابوالقاسم خوار زها که ادینه ای بدم کرد مخفی امردم
محفظ عبار العظام کم جمع شده است ایام امداد چون
کیا و میز امیر بادر شرائیکار دعله ای ای ای ای ای ای ای
لهم و در ای
لا ایه عمال افیه کفت دی غضن عسی ای ای ای ای ای
بای شریا او سیر پاپتم حکومه اطلایع داده که

کالسکه و درشکه حاضر کرده است و معلوم نیست ما را به کجا
می‌خواهد ببرد، ماهما بیشتر در حرم متحصن شدیم.

آقا حاج شیخ مرتضی به خیال اینکه مرا به شهر بردن غش کرد.
امیر بهادر دید حاج شیخ مرتضی بدحال است. برخاست^(۱) و رفت و
گفت من در حضرت عبدالعظیم(ع) هستم هر وقت بنای شهر شد مرا خبر
کنید. آن شب از ترس خواب نرفتیم و هر ساعت منتظر بلا بودیم. غرض
امیر اعظم آمد و خوب سلوک کرد و ماهما را به شهر آورد، مرحوم
مشیرالدوله با ما همراه بود و زیاد زحمت کشید و در باب دادن مجلس
زیاد همراهی کرد، بنا شد مقاصد نوشته شود، هر کسی چیزی خواست
از قبیل رد مدرسه خان مروی که امام جمعه ضبط کرده بود و عزل
عسگر گاری چی و امثال این‌ها.

من نوشتم، آنچه مقصود است مجلس عدالت است. قبول کردند و به
شهر آمدیم.

۱- کذافی الاصل (برخاست)

گرها که در دیگر ماقفر کوئی از معلوم نشست مطلع
شود، اکنام محو است برد ما با شبهه بر در حق مخصوص شدیم
لار و بیان مرتفع شنید اینکه مراد این زدن غصه کرد
امیر عاد ر در پی کاخ پیش از تغیر سرمهال از
سرخوانند و در وقتی که فتنه در خفیان شد آن
بیشتر وقت نیاز ایجاد نمود اخبار کشید
از زرگر خواست زنگ تو هر چند علت مشتعل بلا بیویم
مشخص امیر اعظم امدو خود سلیمانی کرد و مادر را
بپرورد و مرحوم پسر امیر ایجاد بیوی و زنده بود
آنقدر و در بای دادن سهلیز نهاد پسر ایجاد کرد
بنابراین مقام ایندیشنه سلوکی بسیار چیز خواهد
از قبیل ادم ریس خان در در کشور امام جمعه مصلحت
کوچک و عزل عمل کار را بجه و اینها ایمان
من بوزن این که مخصوصاً این سهلیز عمالت
قبول کردند و بین اینها

عین‌الدوله همه را به طفره می‌گذارند و مجلس را نمی‌داد.

در این بین اسباب رفتن به قم فراهم آمد. مسجد مدرسه چال و مقبره پشت آن متصل به امام زاده سید ولی را دولت به بانک داد که عمارت برای بانک^(۱) کنند.

و مرحوم آقای شیخ فضل الله مبلغی پول از رئیس بانک گرفت و آنها را به رئیس بانک صلح کرد.

حاج شیخ محمد در منبر مسجد حاج مرتضی، مردم را به هیجان آورد که ای مردم این مدرسه و مقبره شما است که بانک می‌شود در وسط معموره متصل به امام زاده و مدرسه و مسجد شیخ عبدالحسین، واقعاً این اسباب بسی فسادها می‌شد. علاوه مشرف می‌شد به عمارت اندرون سلطنتی. غرض مردم ریختند و بناهای بانک را خراب کردند که هنوز به همان حالت باقی است و دولت مبلغی پول به رئیس بانک داد،

عین‌الدوله در مقام <

۱- سید محمد صادق طباطبائی در هامش این قسمت توضیح داده که (منظور بانک روس) است.

عین الدو لر هیر ایلچو ه میلاد زان و محله را امتداد
در آن دین ایل ریش تقریباً اند صد هزار
پال و مفروه بیشتر از سه نیم هزار زاده ه است و زاده
(مندو بسته) هر دو سیاست داد که عمارت های راه را کنند
و در جم از این فضیل است که معلم یوزل از ریشه را باند
که پست و طانها را بسیار باند و ملح از د
چنانچه شیخ محمد رفیع زیرینی بیشتر از هزار هزار
بیش از ۱۰۰ که اکبر داشتند میگردند و مفروه
کاران را به باند میتوونند و ملح معطر که
معلم ۷۰ هزار دارد و مده زده میگردند و ملح ایلهی
و افعانی ایل ریش بیشتر از هزار
علماده بیشتر از هزار ده که اکبر داشتند و زاده
بلطف خوش برده ایل خوش و بیان ایل
بنده کاخ ایل را که اکبر داشتند
ملک ایل را داده و معلم یوزل
رسیس باند داد عین الدو لر دیگر

گرفتن حاج شیخ محمد بود تا روزی او را در محلی دریافت‌هه گرفتند.

آقا سید عبدالحمید از آنجا عبور می‌کرد، خواست بداند چه خبر است، نزدیک رفت، سرباز شلیک کرد و او کشته شد.

نشش را به مسجد جامع آوردند، خبر شدم، همه به آنجا رفتیم و داد و فریاد کردیم، چند روز آنجا بودیم، سپهدار^(۱) برای تفرقه مهاها به آنجا آمد، قبول نکردیم، سرباز دور مسجد و بالای بام‌ها را از چهار سمت احاطه کرد، چندی به این حالت در مسجد بودیم.

با کمال اضطراب، چه مطمئن از جان نبودیم، چند بار قصد کردند به مسجد بریزند و ما را بکشند. غرض آخر قرار شد ما از طهران به عتبات برویم، بیرون آمده روانه قم شدیم.

روز بعد هم سربازها، آقا سید حسین را کشتند. عبدالهادی نیز نزدیک بود کشته شود. خداوند حفظ فرمود.

۱- سید محمد صادق طباطبائی در هامش این صفحه یادآور شده که منظور سپهدار تنکابنی است.

که فتنه کوچی خود را در آوراد رفع
در راه فتنه از پنهان نگیرد از این نسبت
میکند خواست سعادت نهاده خبر را نهاده نزدیک
رفت سرمه از شلیک از داد و داشت
نتیجه را بعده قابع او را تنه جزئیه کرد
بهر باش از فتنه داد و فرنگ کرد جنگی
دو زبانه ای از پیغمبر دار برآز نزدیکه میگشت
با زبان امده میگفتند از این راه از مردم خود
آنچه میگفتند و میگفتند از عده ای از این طبقه
که در جنگی ای از این دست در مید بودند
باید احتیاط کرده میگفتند از میان اینها
آنچه بسیار میگفتند از میان اینها دارا
بودند این عرض اکتفا نهاده از طلاق
که بیان نیافتند ای این بیان امده زواد شدند.

برای کشتن ماهها جمعی غلام مأمور کردند بما رسیدند و خیال کار
داشتند که در این بین مردم به سفارت عثمانی پناه برندند و ماهها را
خواستند، یک نفر به چاپاری روانه کردند که به غلام‌ها بگوید متعرض
ماها نشوند، غلام‌ها با ما تا قم آمدند و بودند تا ما وارد طهران شدیم،
عین‌الدوله معزول شد و مجلس را به ما دادند و ایران مشروطه شد.
محمد علی میرزا با ما همراه بود.

نظامنامه مجلس را او واداشت مظفرالدین شاه امضاء کرد برای اینکه
ملت با او در ولیعهدی همراه باشدند چون امیر بهادر اصرار داشت در
ولیعهد شدن شعاع السلطنه.

غرض سلام مفصلی در اتاو بربیلان^(۱) منعقد شد

۱- کنافی الاصل (برلیان)

بلاز کیت، مجموع علم نامه کردند با رسیدن
وچنان که را نسخه رایج مردم فخر برده
عنه از نیاه بودند و آنها خواسته بگفته
باید از روانه کردند که معلم را بگیرم
متوجه گانه خود معلم را باز نداشت اینه
وکونه تا در روانه طلاق شد و داده باشد اینه
آنها دارد طلاق شده عین آن را معرفه
و معلم را بدارند و اینها مسروطه
محمد علی میرزا بایه هم بیون تکانه نامه ملکه
او واداده منظمه النیح^۱ و اینها در
بازار از آنها بگیرند او در لیکندر^۲ بیا
بازار چون امیر باد را اخراج کرد
در روی سرمه ترکیه سماع الشاعر
غفران عالم فضیل و امیر باد متعقد

که تا آن [وقت] کسی چنین سلامی ندیده بود و جشن مفصلی گرفته شد. جلو مجلس چراغان مفصل شد.

حال خوب بود تا مظفرالدین شاه مرحوم شد. نوبت به محمد علی میرزا رسید و کرد آنچه کرد، مجلس را به توب پست جمعی را کشت، مرا روانه خراسان کرد، مرحوم آقا سید عبدالله را روانه کرمانشاه، این ها مجملی از مفصل و اندکی از بسیار است.

مختصر آقا سید عبدالله به عنوان مجلس خواهی و شیخ فضل الله به عنوان دشمنی مجلس و مشروطه، سبب بهم خوردن مجلس و مشروطه شدند، خداوند از تقصیر ماها همه به برکت محمد ص و آل محمد بگذرد.

محمد صادق الحسینی الطباطبائی

۵ رمضان المبارک - در قریه ونك ۱۳۲۹

التماس طلب مغفرت از همه دارم.

که اگر کسی شخص مادرخواهی داشت و بخت مفضلی
که هر چند جلوه بدهد عانای مفضلی را در
حال خوب بتواند نهاده از همین موضع
نوبت بعده علی میرزا رسید و کرد اینکه کرد
معلم را بتواند بسته بجهات ایشان
مادر و از نظر فراسان کرد و موضع لارستان عالیه
روانه کرمانشاه آمد و بعمل از نفعی داشت
از بیان رایس مخفوی ایشان عبارت است
لعنوان معلم خواهی و لایحه نصیحت ایشان لعنوان
بود و دکتر معلم و مسرطه بیبی هم خوش معلم
و مدرسته بود و فرار از زنجیر گرفتار شد
برکت حضرت آیت‌الله خمینی زندگانی خود را
با سعادت برگزار کرد ۱۳۲۹

مظفرالدین شاه به تخت نشست. عنوان مطلب کرده گاهی به حضرت عبدالعظيم متحصّن شدم. گاه به معصومه قم، تا به زحمت زیاد مشروطه و مجلس را داد و بد نبود تا مرحوم شد و محمد علی میرزا به تخت نشست و کرد آنچه کرد، مجلس را به توب بست، آقا سید عبدالله مرحوم را روانه کرمانشاه و مرا به مشهد مقدس فرستاد تا بختیاریها مملکت را از شر او آسوده کردند و من به طهران آمدم. آقا سید عبدالله نیز با تشریفات زیاد وارد شد، او را کشتند و من ناخوش شدم که تا کنون ناخوشم.

مختصرآ، مشروطه و مجلس درست شد ولی نه آنطور که من می‌خواستم امید است انشاء الله بطور دلخواه شود.
اکنون که ۲۰ جمادی الثانیه ۱۳۲۹ است در ونک هستم به حالتی زیاد بد، خداوند رحم فرماید، مختصرآ نوشتتم تاریخ نویس ها مفصلآ نوشته‌اند.

محمد بن الحسينی الطباطبائی

این دو کلمه را هم بنویسم، کار را شیخ فضل الله و آقا سید عبدالله خراب کردند یکی به عنوان دشمنی و یکی به عنوان دوستی، خداوند از هر دو بگذرد.

نطقو اللعن شاه تخت نشست عظيم مطلب
أين كفرة كافر تخت فرس العظيم عاصم شاه گا.
آن هم خواه را مخصوصاً مخصوصاً مخصوصاً مخصوصاً
معصوبه هم تاخت بجهت زلزال مشروطه و مجلس را
داد و بینفو شاه عو شد و خود علی میرزا باغت
در کرد از کجہ کرد خدمت را اندیشید لایه عالیه
سرخور از قادمه کر رفاقت دادر امیر پدر فخر کی خان
با سخنی ایسا عاملت را از شزاده کتو خ
و من سپاهان ام ملا سید عبیر الله نز بالقرنها
شند و اراد شهادت کرد و من سخنی خوش شد
که نائون ناخوش کنم محمد امیر طهم و مجلس
خداوند ناز از شاه بخواه کنم خواه ناخوش کنم
در سه شهادتی کی می تناطفور که ناخوش کنم
اسمهای از کم بطور دلمواه سخنی
العن شاه ۳۴ صدر اولین دهاده ۱۳۲۹
در ونکت همچوی از زلزله زلزله بر فداون
رصروفی هم خست افروز شاه رفیع ذوزسا میغذا
نویسنده خواهد بود

بسم الله الرحمن الرحيم

پانزدهم شوال ۱۲۹۹ از طهران عازم مکه معظمه زادها الله مشرف شده، به قصد رشت حرکت کرده، از رشت عازم اسلامبول شدم. به بادکوبه عبور نموده. به دره بوزان رسیده از آنجا به اسلامبول رسیده از اسلامبول به مکه مشرف شده، از مکه به مدینه منوره مشرف شده بحمدا له به زیارت قبر مطهر خاتم الانبیاء مشرف شده. قبر مطهر حضرت صدیقه طاهره، و ائمه بقیع و سایر مواضع مقدسه را زیارت کرده به سمت بوشهر حرکت کردم. از بوشهر به بغداد حرکت کرده به زیارت نجف و کربلا و کاظمین مشرف شده وارد سامراء شدم. دوازده سال در سامراء خدمت جنت مکان میرزا شیرازی ماندم. در سنه ۱۳۱۲ به طهران آمدم. از اول ورود به خیال مشروطه نمودن ایران و تأسیس مجلس شورای ملی بودم. در منبر از این دو صحبت می کردم. ناصرالدین شاه غالب از من شکوه می کرد. چه پیغام می داد که ایران هنوز قابل مشروطه شدن نیست. تازنده بود به او مبتلا بودم تارفت، در بغداد یکی از دوستان اشاره به فوت جنت مکان والد کرد. به سامراء که آمدم مرحوم میرزا مجلس فاتحه مهیا نمود و دعوت به آن مجلس فرمود.

رحم الله... معاشر الماضين و انا بهم لاحق.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پانزدهم مهر ۱۳۹۹ از اظهار عازم طرح متعظه زاده الی رخا
شهر و نقصان شد و حکمت که از رشت عازم اسلامبول شد
معده بیان کرد که عمو غفعه سید وزیر از اینجا بالای میباشد
رسیده از اسلامبول به که تشریف شد از کم خود نه منور و نیز
شده لله رحیم رحیم زاده فرط طلاق ایلانها و همان رفت
شده قدر طلب و فرزند مهدی قم طاهر داده بعثت عصی و رسید
مواضع مقدسه را زاره که عصر سنته در پر و حکمت
کوسم از بویل بعده آدم حکمت که عوز زناره چگف
و گر بلاد کامن میفرش شد وارد دشت رای شهر
حال نهاد دست ام رضویه جست میگان
منزل سرداری راهنم داشت ۱۳۹۲
بلوار آدم از اول و دوی طبله ای سعاد
مشروطه عنوان ایلان دستیجه معلم شد ای
همیوم دویز سجیت ایلان حمید دم
نام الدین شه خانه ایلان شکوه میل د
ویسیع امیدا دکه ایلان چشم فعال میزد طه
شد ای نیت نازن دیوباو و مبتدا بیو ناخت

امشب، شب بیستم شهر رمضان المبارک ۱۳۲۹ است. در ونک هستم، میرزا محمد صادق و فقه‌الله لمرضاته به ونک آمده است آقامصطفی پسرش حفظ‌الله همراهش است، خوشحال شدم که بار دیگر آنها را می‌دیدم. حال من دائم در تنزل است.

ابداً شکوه ندارم. هر چه خداوند تعالیٰ مقدّر فرموده است، خواهد شد اللهم صل على محمد وآل محمد و العن اعدائهم واجتبى حيوانهم وامثل ممامتم و سهل على الموت و عقباته واحفظنى من تسويلات النفس و الشيطان بمحمد (ص) و الله (ع).

از همه ملتمنس دعا و طلب مغفرت هستم. انشاء الله مضايقه نخواهند فرمود.

محمد بن صادق الحسينی الطباطبائی

امس بيسته مرضي المبارك ١٣٢٩
در ذنک همیر اعیان و فقایه فرانش بونکت آهن
لامصلقی پیر حفظه الله لعلم که همین هشت خوشحال
که با دیگر آنها را دیدم حال خوب نداشتم در تزلی راس
ابه اشکوه خارم هم صیر خداوند فتح عقد فرموده
خواهش اللهم صل علی خوارق عالم واعن اعدائی
ما حضر عموان حامی دليل علی الموت و عقیمه
و احفظ خواهش سولان کلنسی و سیلیان عجده والله
از همه ملکی و عادمه مغفرت من
~~خواهش فرموده محمد بزرگ~~

بسم الله الرحمن الرحيم

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و انا محمد اعبده و رسوله و
 خاتم انبيائه و انا عليا (ع) و اولاده المقصومين (ع) و هم الحسن (ع) بن
 علي (ع) والحسين (ع) بن علي (ع) و علي (ع) بن الحسين (ع) و محمد (ع) بن
 علي (ع) و جعفر (ع) بن محمد (ع) و موسى (ع) بن جعفر (ع) و علي (ع) بن
 موسى الرضا (ع) و محمد (ع) بن علي (ع) و علي (ع) بن محمد (ع)
 والحسن (ع) بن علي (ع) و محمد (ع) بن الحسن (ع) الامام الغائب المنتظر
 الذي ملأ الله الارض به قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً آتمنا و
 شفعناها صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين و اشهد ان كل ما امر به النبي
 (ص) حق اللهم احيين و حيواتهم و امتنى مماتهم و ارزقنا شفاعتهم اللهم
 أحفظني من شر الشيطان و تسويلاتة و تدلیساته بمحمد (ص) و آلـهـ.

شب دوشنبه ۱۴ جمادی الثاني ۱۳۲۹ به ونك آمده ام با عیال و اکنون
 که ۱۵ است مشغول نوشتن هستم. گمانم این است که از اینجا زنده
 برنگردم زیرا عمرم هفتاد و یک و شش ماهست و حالم بسیار بد است،
 امیدوارم به برکت ائمه طاهرین (ع) که خداوند مرگ و عقبات آنرا بر من
 آسان فرماید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و الصلوات
والسلام على محمد ص واله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم
اجمعين.

امشب شب سه شنبه چهارم شهر رمضان المبارک ۱۳۲۹ است در
قریه ونگ این سطور را با کمالتی زیاد می نویسم. امراض عدیده مانند
نواسیر و فتق و زخم محل نیشتر در نشیمن گاه دارم و همه موزیند ولی
عمده مرضی که مانع از همه کار است و حالم را پریشان دارد گیجی سر
و دوران آن است. از علاج مأیوسم. سنین عمر به هفتاد و دو رسیده و
وقت مردن است. امیدوارم با ملت و محبت محمد ص و آل محمد از دنیا
بروم و خداوند مرگ و عقبات آن را بر من آسان فرماید و از تسویلات
شیطان و نفس که برادر شیطان است حفظ فرماید.

سنه ۱۳۱۲ از سامراء وارد طهران شدم، ناصرالدین شاه گمان کرده
بود که غفران ماب میرزا شیرازی اعلی الله مقامه مرا برای بر هم زدن
وضع به طهران فرستاده، خبر ورود من به کرمانشاه که رسید
ناصرالدین شاه خبر شد، به رجال دولت گفت فلانی راه را ممکن است
بدهید برگردد اعتنا نکرده رو به طهران کردم به حضرت عبدالعظیم (ع)
که وارد شدم، نایب السلطنه به شاه گفت فلان کس وارد طهران میشود
تشریفاتی از جانب دولت لازم است. جواب داد که هیچ لازم نیست.

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ رَبِّ الْعَالَمِينَ طَالِبُ الْجَنَاحَاتِ وَالْمُلْكَ

امیر بیگ سرمهش خیارم که در مختاران المیادیکت ۱۳۲۹ است
و در فریدون شهریاری نیز دور را باکی از ترنده مینزد که امراض عربیه
مانند نوزادی و فتق و زخم حمل شد و محل نشستن کاه دارم و هم
مود نهاد و آن محمد مرغوب نیز نهاده براز هم کار رفته و همان را پری
دارد پسچی رو دروران آن را که از علاج باید سه
عمر بیفتاد و هر راسه دو قصه مردن را که امیر و آرم
مالک و محمد عصر آواز کردند از دنیا بردم و هزار ن
مرگ و عقیل است آن را از نیز آن دیگر نیز براز دادند و ملا
سلیمان و نفعی که برای دسته کن ایشان محفظه را

۱۳۴
گماں کوئی کھر غفاران ماتے مرزاں پر ازانت اعلیٰ اللہ
مرساں پر ازانت و ضعی طوران فرشتائی خود رکوئی
کھران مکان رکھنے کا مراندہ گھر جو پر براہ اجات
لطف فضلے دیا چیز علی آنسے بھمہ شرخ زد
اعتنای کھر و بیلان کو مکھڑے عین اعلیٰ ۳
کہ دانوں کی انتقام ہے لطف فدائی و ایک
طہران میتوں ترقیات ازانت حالت لازم ہے
جوا بیزاد کہ بیچ لازم نہست

وارد طهران شدم، از جانب دولت ابدأ تشریفاتی نبود ولی مردم زیاد احترام کردند، مکرر شاه مرا خواست، ممکن نشد حضور بروم، این مطلب بیشتر خیال او را مشوش کرد، میرزا علی اصغر خان که آن وقت صدر اعظم بود به من پیغام داد که فلان روز شاه تو را احضار کرده است و باید بیائی و من دیگر عذری باقی نمانده (بود) که بیاورم، ناچار رفتم اول ملاقات زیاد سنگین سلوک کرد ولی پس از صحبت زیاد، ملایم بلکه خیلی خوشحال شد، غرض تازنده بود زیاد اظهار دوستی می کرد ولی غالباً گله مند بود بلکه هفته نمی گذشت که به توسط مشیر خلوت پیغام ندهد که حرفهایی که بر منبر و غیره می گوئی مناسب حالت حالیه مملکت نیست. مشروطه برای ایران فعلًا مناسب نیست. چون بر منبر و غیره بعضی سخن‌ها که بوى مطلب از آن استشمام می شد می گفت. غرض تازنده بود مبتلا به این کشمکش‌ها بودم تا کشته شد. نوبت به مظفرالدین شاه رسید، پادشاه رقيق القلب کم مدرکی بود. آنچه کردیم در دوره او بود خداوند تعالی بیامرزدش.

چار د طیار و سه از قانوں لصاپه از هنر نهاد بینو و مردم
زندگی اخراج کردند مکر رش و راغوا لش مکن نیز حضور بود
از هنر نظری سیر خجال ادراهمی کرد میرزا علی الصغریان نهاد
وقت صده از غله بیو به زنیعه مداد که فلان روز شاه نوزاد
لطفا رکح عورت شاد نباشد و فرزند بکسر ران خانه نامه که یاد
نماید از هر روش اولی طلاق است زندگان شون کرد و که
یعنی از محبت زندگان ملائکه خوبی خوبی ای غرض نازن
بعوز زندگان این روش مسند و کاغذ ای کلمه منزه بیو بلطف
مفتخر غنیمت که سورمه میرزا درست نیعام خرم که و فنا ناما
بر میر و غیره میگیرد فدا نیز مالک معلم مکر نیست مسروطه
با اینها فعلا من ای سنت حون بر میر و غیره
تعجب نخواه که بدل ملطف از آن است تمام من زندگان
مسکون غرض نازنده بیو شبلابیش که میگوییم بیو
نگفته ای نیز بطفه الریح است
رسید بادکش و میتوان القلب کم کرد و بعد
اسنیه کویم در روح رها و بیو خدا و نیز بیامزد

مایملک من خانه‌ای است که در آن نشسته ام و اسباب خانه تاقابل و
کتابخانه که به زحمت و پول زیاد مرتب شده و فعلأً در این زمان قیمتی
ندارد.

نzd عیالم چیزی ندارم، نه نقد نه غیر نقد.
شُدس آنچه دارم به او صلح کرده ام. باغ پائین نصفش صلح به میرزا
ابوالقاسم شده - نصف دیگر مال ورثه است.

باغ جمشیدیه را صلح به عبدالمهدی و عبدالهادی کردم. نه هزار ذرع
زمین پشت اکبرآباد است ملک من است، چهار هزار ذرع متصل به آن، نه
هزار ذرع مال خانم مخصوص است.

محمد بن صادق الحسینی الطباطبائی

خیلی چیزها می‌خواستم بنویسم، از سوانح عمریه و زحماتی که
برای این خلق بی وفا کشیده ام. حالت همراهی نکرد.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلوات وسلام على محمد ص وآل
الطاهرين سيدنا ابن عمه امير المؤمنين (ع) و اولاده الطاهرين (ع) الحسن (ع)
والحسين (ع) و علي (ع) بن الحسين (ع) و محمد (ع) بن علي (ع) و جعفر (ع)
بن محمد (ع) و موسى (ع) بن جعفر (ع) و علي (ع) بن موسى (ع) و محمد (ع)
بن علي (ع) و علي (ع) بن محمد (ع) والحسن (ع) بن علي (ع) والمحمد (ع)
الم المنتظر ابن الحسن (ع) عجل الله فرجه وجعلنا الله من انصاره اللهم احيانا
حيواتهم وامتنا مماتهم وارزقنا شفاعتهم وتجاوز عننا بحقهم وحرمتهم
واحشرنا معهم اللهم صل على محمد وآل محمد وعن اعدائهم اجمعين
آمين، اللهم سهل على الموت وعقباته واحفظني من تسويلات النفس و
الشيطان بمحمد وآلها.

امشب شب ۱۴ رمضان المبارك ۱۳۲۹ است. در ونك هستم. واقعاً
تنها هستم. عبدالمهدى و عبدالهادى حفظهما الله و طول عمرهما و
اعطاهم خير الدنيا و آخره در ونك هستند ولی معلوم است با من انس
نمی گیرند. آنها جوانند و با مثل خود مأتوسند. با من پیر مریض انس
نمی گیرند و کمتر اتفاق می افتد که اولاد با پدر انس بگیرند على ای حال
دو نفر با من هستند، والده بچه ها و ملاجای عیال مرحوم والد، معلوم
است اهل صحبت نیستند، حال منهم خوب نیست.

خدا را شاکرم و شکوه ندارم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوات والسلام على محمد والآلهة والشهداء
لهم آمين عباد الله المؤمنين بـعـادـلـاـدـهـ الطـاهـرـيـنـ المـسـنـوـنـينـ
وـعـلـىـنـ الـجـيـنـ وـجـهـرـهـ عـلـىـ دـجـعـونـ مـحـمـدـ وـمـوـسـىـ جـعـوـنـ
وـعـلـىـنـ مـوـتـرـ وـجـهـرـهـ عـلـىـ عـلـىـ عـلـىـ خـدـرـ وـجـسـنـ عـلـىـ دـاـلـيـهـ
أـبـيـ الـجـنـ عـلـىـ أـبـيـ زـيـنـ فـيـهـ فـيـهـ فـيـهـ فـيـهـ فـيـهـ فـيـهـ
وـأـشـاهـاتـهـ وـأـزـفـانـهـ عـتـقـهـ وـكـمـادـرـعـنـاـجـعـونـ فـيـهـ فـيـهـ فـيـهـ
عـرـ الـصـلـوـكـ عـلـىـ عـمـدـهـ وـأـلـلـهـ وـأـلـلـهـ وـأـلـلـهـ وـأـلـلـهـ وـأـلـلـهـ
الـلـمـلـمـ عـلـىـ الـمـوـتـ وـعـقـمـهـ وـأـخـفـظـهـ سـلـيـلـاتـ النـفـسـ
وـالـلـمـلـمـ عـلـىـ الـمـوـتـ وـعـقـمـهـ وـأـخـفـظـهـ سـلـيـلـاتـ النـفـسـ
وـالـلـمـلـمـ عـلـىـ الـمـوـتـ وـعـقـمـهـ وـأـخـفـظـهـ سـلـيـلـاتـ النـفـسـ
وـالـلـمـلـمـ عـلـىـ الـمـوـتـ وـعـقـمـهـ وـأـخـفـظـهـ سـلـيـلـاتـ النـفـسـ
وـطـولـهـ عـمـرـهـ وـأـعـطـهـ بـهـ حـيـزـهـ الـمـوـلـعـهـ الـلـهـ ()
وـلـمـ يـعـلـمـ رـسـلـهـ بـأـنـهـ اـنـتـهـيـتـ الـنـاسـ وـمـاـيـنـدـ
لـأـنـسـهـ يـأـنـسـ بـهـ مـرـفـعـهـ الـشـرـ فـيـكـرـ وـكـرـ الـعـاقـ
مـرـأـتـهـ كـهـ دـلـلـهـ بـاـيـهـ رـاـفـيـهـ بـلـرـزـ عـلـىـ الـهـ ()
مـهـنـوـنـ بـهـ شـيـهـ وـالـهـ بـهـ كـجـمـادـ مـلـاـيـاـ وـعـلـىـ الـمـرـحـومـ الـهـ
مـعـلـمـ وـشـرـ إـمـاـلـ صـحـيـثـ شـيـهـ حـارـ مـنـ غـوبـ بـيـتـ
خـدـارـ إـسـكـرـ وـشـفـوـهـ نـارـ ()

انسان هر چه به مرگ نزدیکتر می‌شود معنی فرمایشات بزرگان
دین را می‌فهمد که می‌فرمایند به دنیا علاقه پیدا نکنید و دل به علایق آن
نبندهید، زیرا صدمه مرگ جز علاقه چیزی نیست.

این مردم تاخوف یا طمع دارند راهی با شخص می‌روند، خوف و طمع که
مرتفع شد شخص را نمی‌شناسند.

هر کس به شخص نزدیکتر است صدمه اش بیشتر است، پس صدمه
ولاد از همه کس بیشتر است.

من سه دختر دارم، یکی در مشهد است، یکی در کربلا و یکی در طهران،
چهار پسر دارم - میرزا ابوالقاسم بزرگتر از همه است - تا در شهر بودم
روزی یکبار سری به من می‌زد - میرزا محمد صادق مبتلا به مجلس
است زیاد، کم ملاقاتش می‌کردم - عبدالملهدی و عبدالهادی تا در
طهران →

آنها هم مبتلا به اولاد خواهند شد و حال مرا خواهند فهمید. انشاء الله

اَنْ لِي بِهِمْ كُلُّ زَرْدَنَكْ مَلْوَهْ مَعْزَرْ فَنَابْ تَ
زَرْ كَانْ دِينْ زَاسْفَرْ كَلْمَنْ فَمَنْ بِهِ نَاعْلَهْ فَهَ
بِهِ رَاكَانْ دَمْ بَعْلَانْ اَنْ شَهْرَهْ يَهْ زَرْ كَانْ
صَدَهْ كَرْ كَهْ عَلَافَهْ جَيْزَرْ اَنْ

این مردم ناچوپ یا ضمیر دارند اما همچنان میگویند
چوپ و مطلع که متفق شده تخفیف آنها نشان داده
که این نزدیک تر دلخواه صدر میگیرد اما همچنان
که این بعضاً نزدیک تر دلخواه صدر میگیرد اما همچنان
این بعضاً او لازمه میگش پیشتر داشت
آنها نیز دلخواه داشتند که در اینجا داشتند
و مطلع داشتند که در اینجا داشتند
و مطلع داشتند که در اینجا داشتند
و مطلع داشتند که در اینجا داشتند

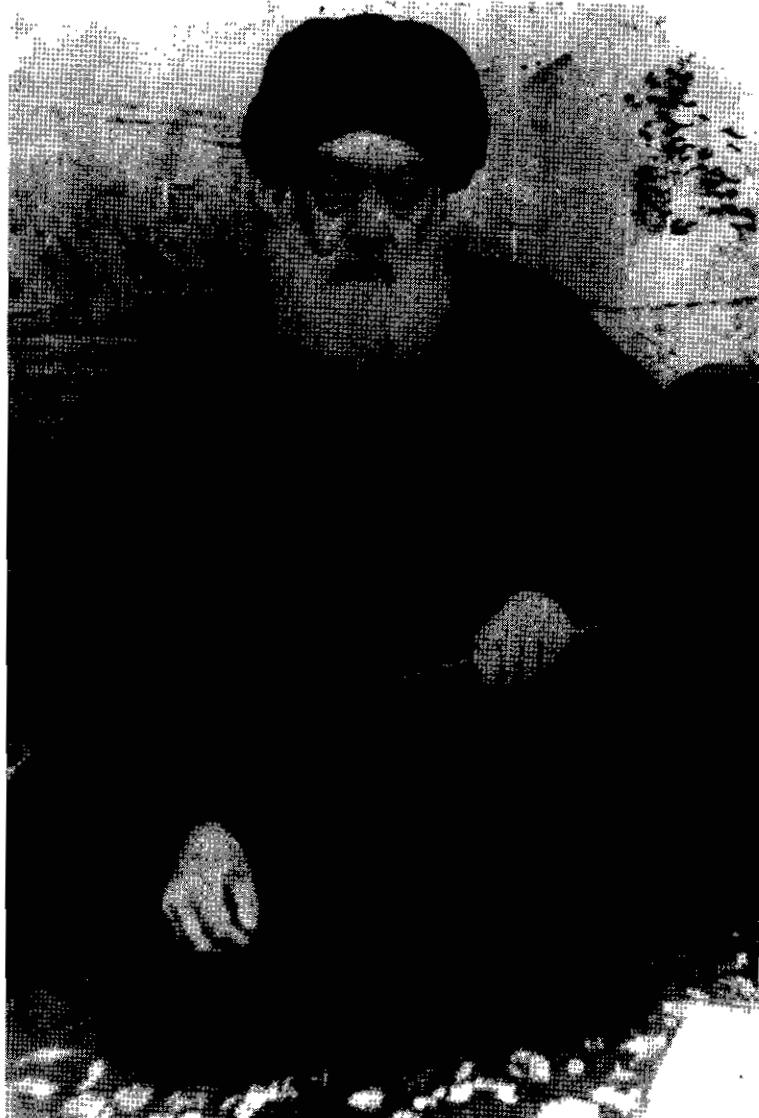
بودم روزی یکی دوبار احوالی از من می‌پرسیدند. عبدالهادی بنا بود به ونک بباید تا کنون نیامده است من در ونک تنها هستم. آقا مجتبی نوئه من، پسر میرزا ابوالقاسم نزد من است.

از صدماتی که در قوپ بستان مجلس به من زدند حالت وحشت و خیال دست داده است و از این رو به من سخت می‌گذرد. اگر کسی باشد که مرا مشغول کند حالم بهتر می‌شود. در ونک کسی نیست. من تنها هستم. دستم از چاره‌ها کوتاه و راه دراز پیش، جز به خداوند و رسول اکرم (ص) و ائمه هدی امیدی ندارم.

امیدوارم خداوند به برکت این انوار مقدسه در دنیا و آخرت به من رحم فرماید و به فضیلش با من رفتار فرماید، چنانچه رفتار فرموده است. از قارئین التماس دعا دارم و طلب مغفرت خواهند فرمود.

اگر درست ننوشته ام معذورم.

بیلم دوزل بیچ با راحطا لازم کر کاریمه
عده اهل این سایه نویت یا هنر ملدون نیامد
در دنیا هم این لاجیر فروخته بیزرا ابوالعا
شروع شد از صدای آنله در قوبیت بین بکلیس
بنی زدن ها لست و حشت و خیال دری داده اند
وازانی و عینی نیست بلکه دو اگر گزینه که مرد
متعول کننده کم تشریف شود در فوت کسریت
من شنایم دست کن زیبار که کوئی در راه دراز پیش
جز کنداونه نعم و رسول اعظم کماله عیال
اسید از ارم اسید ارم کنداونه بر گیتی
از ارم مغزه در دنیادا فوت عینی کم خواهد
و فاعلیتی باز زیست رفته این خیانکار رفتار
فرموده اند از مارکن اطاعت دعا (دعا داده)
و کل بیغفت خواسته فرموده اگر دسته خوبسته
معده



آیت الله سید محمد طباطبائی



سید صادق طباطبائی (پدر سید محمد)



شیوه تعلیمی در مدارس اسلامیه پس از ۱۳۴۰



سید محمد طباطبائی
پیر و پوشانه بود و پوستی خوب داشت
که از آن می‌گفتند: «او را بپوشانیم»



آیت اللہ سید احمد طباطبائی (برادر سید محمد)

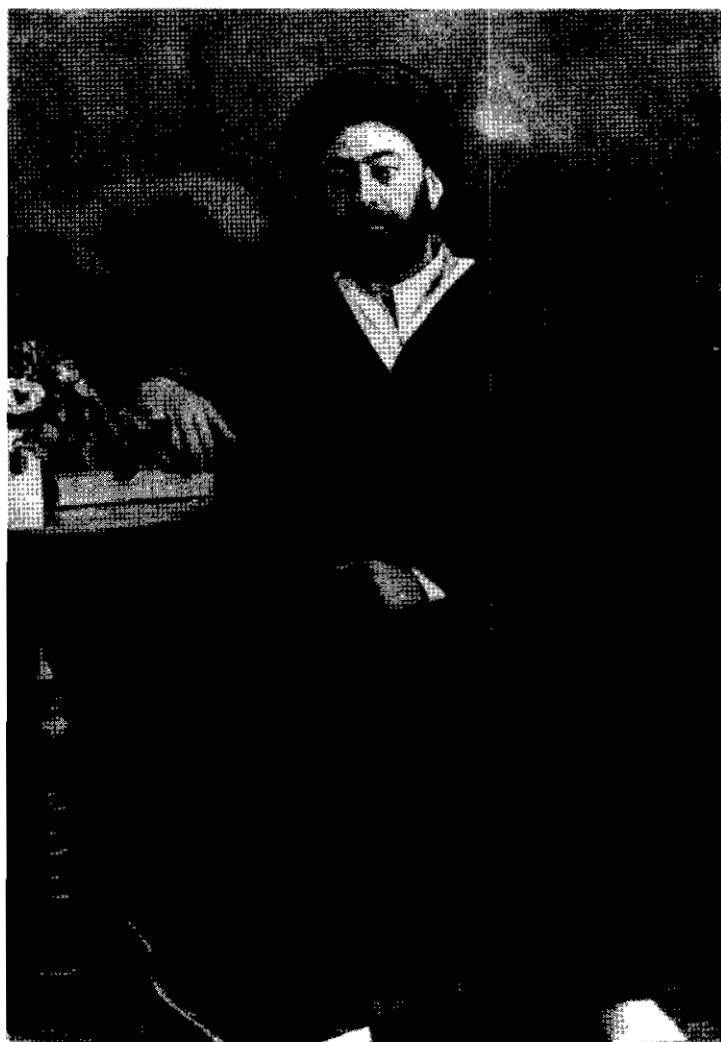


سید محمد طباطبائی در میان جمعی از اعضای خانواره

۱- عبدالوهاب طباطبائی ۲- سید محمد صداق طباطبائی ۳- سید میرزا ابوالقاسم طباطبائی ۴- سید میرزا حسن طباطبائی



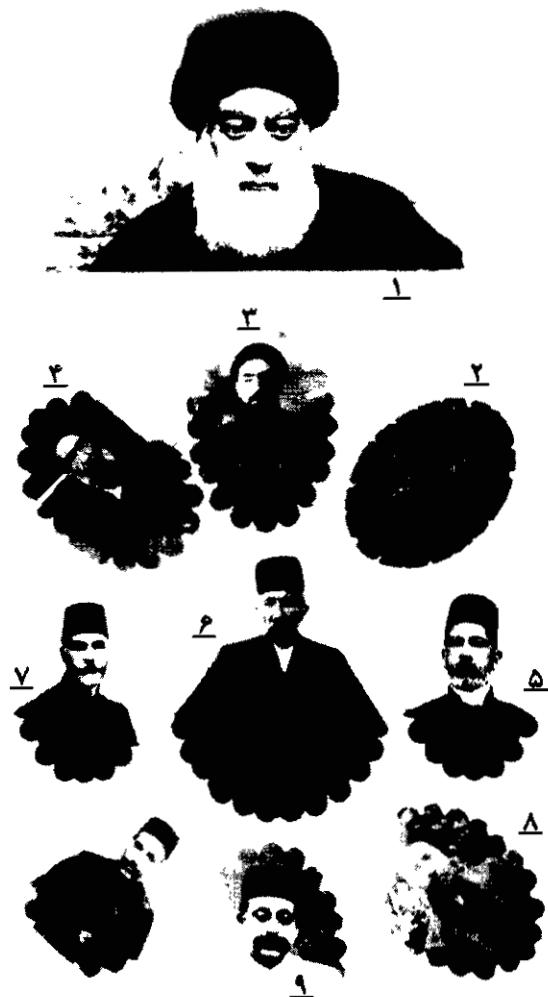
مهدی راست ایمه‌الله‌مردان حسن مجتبه‌الشیعیان به عقاید پیش‌الرسی احمد بن دلیلیان
(این تصویر بس از رفع تحریم تباکر برداشته شده است)



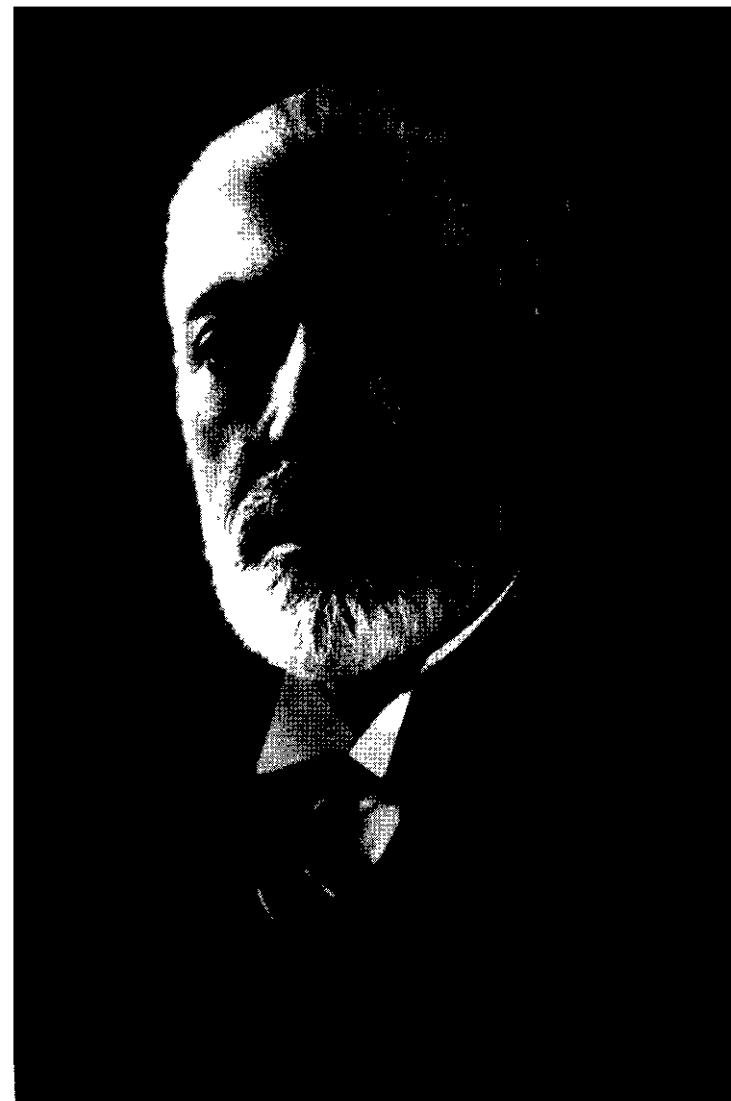
سید محمد طباطبائی در جوانی



۱۰۰- دانشجویان اسلامی پروردگاری (دیسپلی) پیمانه‌ای احمدیه تبریز



- ۱- سید محمد طباطبائی
- ۲- سید حسن تقی زاده
- ۳- سید محمد صادق طباطبائی
- ۴- سید حسن مدرس
- ۵- حسین پیرنیا (موتنم الملک)
- ۶- مستوفی الممالک
- ۷- حسن پیرنیا (مشیرالدوله)
- ۸- سید محمد تدین
- ۹- احمد قوام (قوام السلطنه)



سید محمد صادق طباطبائی

توضیح درباره عکس صفحه مقابل:

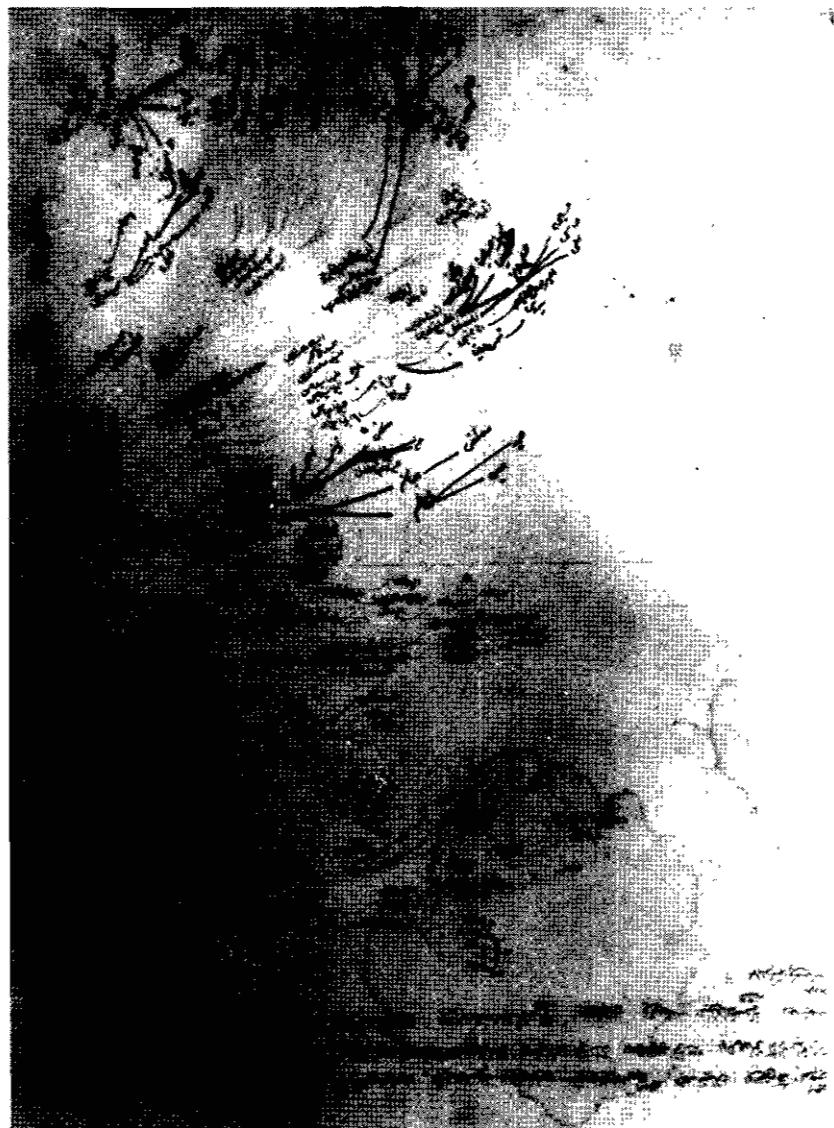
این عکس در تاریخ سه شنبه ۱۵ شوال ۱۳۲۴ هق در کاخ گلستان گرفته شده و در سال ۱۳۴۹/ شمسی توسط مرحوم مهدی بامداد (نویسنده تاریخ ۶ جلدی رجال ایران) در اختیار ناشر قرار گرفت و حاضران در تصویر نیز به وسیله وی بشرح زیر شناسائی شدند: در وسط، احمدشاه و در طرفین او از راست: مجdalololه - حکیم‌الدوله سالار‌السلطنه - ظل‌السلطنه نایب‌السلطنه - اعتضاد‌السلطنه - عین‌الدوله سید محمد طباطبائی - سید عبدالله بهبهانی - ظهیر امام جمعه تهران و ظهیر‌الاسلام.

علیرغم کیفیت نامطلوب تصویر، چون تا کنون در هیچ یک از کتب تاریخ مشروطیت منعکس نشده در اینجا به انتشار آن مبادرت گردید.





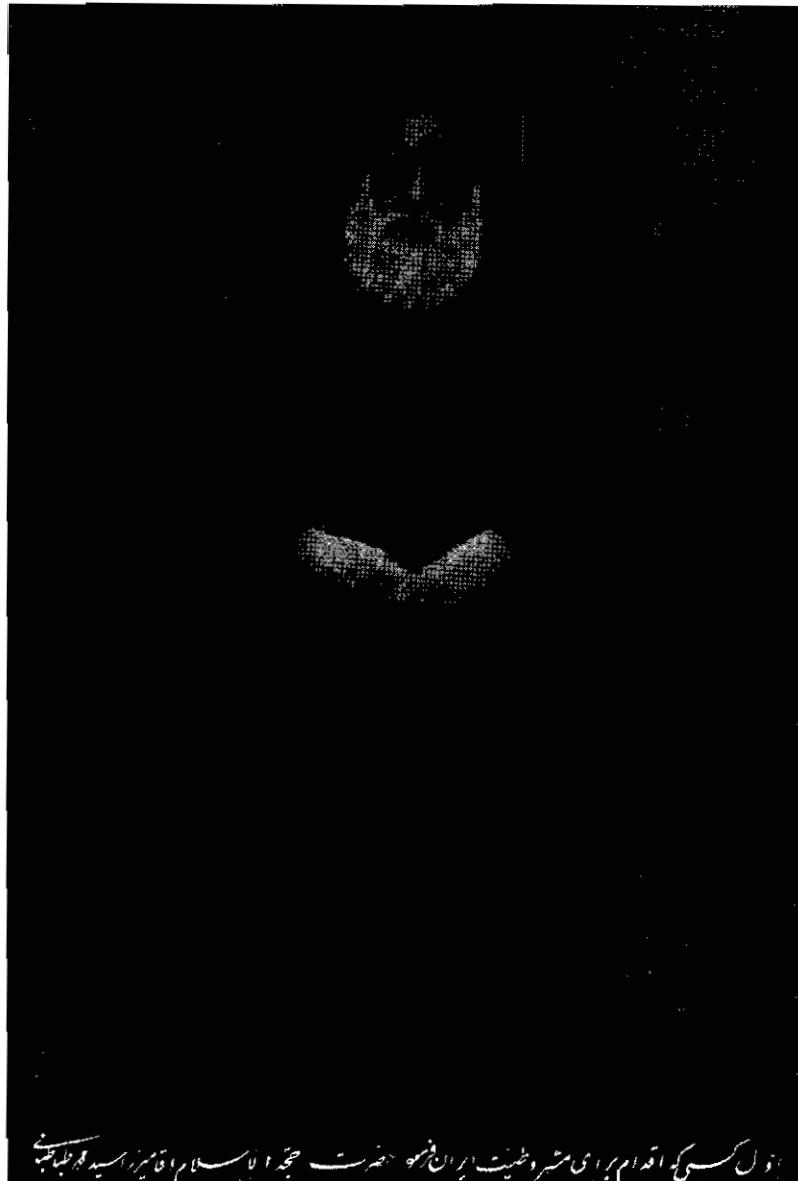
آیة‌الله سید احمد طباطبائی



شجرة نسب خاندان طباطبائي

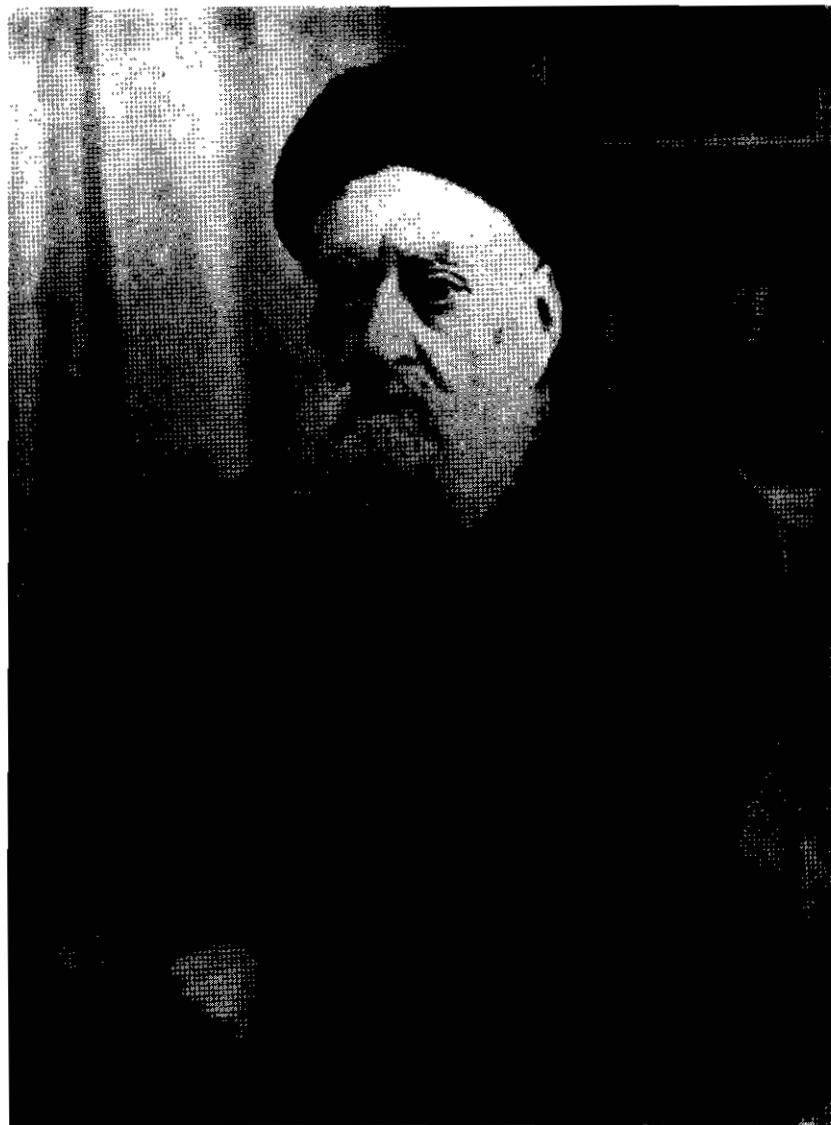


۱- سید محمد طباطبائی اسید محمد صادر طباطبائی و عبدالهادی طباطبائی در مدرزا ابوالقاسم طباطبائی



مول کسی که اندام برای مشروطیت بران نداشت حضرت جمهور اسلام افغانستان از سید محمد طباطبائی

این تصویر از سید محمد طباطبائی به صورت کارت پستال با پشت نویسی به زبان فرانسه در سال ۱۳۲۴ ه. ق منتشر شد.



سید محمد طباطبائی در اواخر عمر

فهرست نامها

آ

تنکابنی، سپهبدان، ۶۲

آشتیانی، حاج میرزا حسن، ۱۱، ۹۷

ج

جلوه ابوالحسن، ۵، ۱۰

جندقی، یغمائی، ۲۰

ح

حائزی، عبدالهادی، ۲

حسین، آقا سید، ۶۲

حکیم الدوله، ۱۰۲

د

دامش، دکتر، ۲۹

دولت آبادی، حاج میرزا علی محمد، ۲۵

ر

رضوانی، محمد اسماعیل، ۱

رعدی آذرخشی، غلامعلی، ۱

ش

شاپشال، ۲۲

شعاع السلطنه، ۶۳

شکرخان، قوام الدوله، ۲۵

الف

اسدآبادی، سید جمال الدین، ۱۲، ۱۳

اصغرخان، میرزا، ۱۰۱، ۱۰۰

اعتضادالسلطنه، ۱۰۲

اعلم الدوله، دکتر خلیل خان، ۲۹

اکمل، ملام محمد امیر اعظم، ۵۸

امیر بهادر، ۵۸، ۵۶، ۶۴

ب

بامداد، مهدی، ۱۰۲

بحرالعلوم، سید مهدی، ۱۰۹، ۱۰۰

بهبهانی، سید عبدالله، ۲۹، ۳۳، ۳۵، ۶۶

۱۰۲، ۶۸

بهبهانی، محمد باقر، ۹

پ

پیرنیا، حسن (مشیر الدوله)، ۱۰۰

پیرنیا، حسین (موتمن الملک)، ۱۰۰

ت

تدین، سیّد محمد، ۱۰۰

تقی زاده، سید حسن، ۱۰۰

طباطبائی، عبدالهادی، ۱۵، ۳۹، ۵۶، ۶۲
۹۴، ۹۲، ۸۴، ۸۲، ۸۰
شیرازی، میرزا محمد حسن، ۵، ۱۰، ۱۱

۹۷، ۷۶، ۷۰، ۳۵

ط

طباطبائی، مجتبی، ۸۶
طباطبائی، مهندس ابوالفضل، ۵۱
طباطبائی، مهندس سید مصطفی، ۲، ۵۰
۷۲
طباطبائی، میرزا سید ابوالقاسم، ۱۵، ۸۳
۹۴، ۸۶
صفائی، ابراهیم، ۲۹
صفیر، میرزا سید علی، ۱۰۰
صنیع الدوله، ۲۹

ص

۲۹

۷۲

۱۰۰

۲۹

ط

طباطبائی، حاج سیدکاظم، ۹۳، ۳۹

طباطبائی، حسن، ۳

طباطبائی، دکتر عبدالحسین، ۳۷

طباطبائی، سید احمد، ۹۷، ۹۵، ۱۰۴

طباطبائی، سید اسداله، ۱۷

۹۲، ۴۹

طباطبائی، سید صادق، ۵، ۱۰، ۹، ۷۶

۹۴

ع

عبدالحمید، آقا سید، ۶۲

عضدالسلطان، ۱۰۲

علالدوله، ۵۲

عسگن، گاری چی، ۵۸

عین الدوله، ۵۶، ۲۶، ۶۳، ۶۲، ۱۰۲

علی اصغرخان، میرزا، ۷۸

۱۰۲، ۱۰۰، ۹۸، ۹۷، ۹۵

طباطبائی، سید محمد صادق، ۱، ۱۵، ۱۸

۸۴، ۷۲، ۶۲، ۵۰، ۴۹، ۳۶، ۳۴، ۱۹

۱۰۱، ۱۰۰، ۹۴، ۹۲

ف

طباطبائی، سید مهدی، ۵

طباطبائی، عبدالمهدی، ۱۵، ۳۴، ۸۰، ۸۲

۹۹، ۹۳، ۸۴

فرهانی، ادیب الممالک، ۵۰

- ق**
- قاجار، احمدشاه، ۱۰۲، ۱۴
مشیرالدوله، ۵۸
مشیرالسلطنه، ۲۳
مشیرالملک، ۲۹
مشیر خلوت، ۷۸
ملا باجی، ۸۲
ملک زاده، مهدی، ۱۵
ملکم خان، میرزا، ۱۲
میکادو، موتسوایتو، ۴۴
- ک**
- کبیر، میرزا سید علی، ۹
کرمانی، میرزا محمد (ناظم الاسلام)، ۱۷
نصرالملک، ۲۹
نجم آبادی، شیخ هادی، ۱۰، ۵
نصرت السلطنه، ۴۹، ۴۰، ۶۸
نوری، شیخ فضل الله، ۶۰
- ل**
- لیاخوف، ۲۲
- و**
- واعظ، سید جمال، ۵۴، ۵۶
- م**
- مجاهد، سید محمد، ۱۰، ۹
مجدالدوله، ۱۰۲
مجلسی، محمد باقر، ۱۰
محتشم السلطنه، ۲۹
محمد حاج شیخ، ۶۲
مدرس، سید حسن، ۱۰۰
مرتضی، آقا شیخ، ۵۸
مستوفی الممالک، میرزا یوسف، ۷، ۴۹



برخی از کتابهای منتشر شده

ایرج پژشکزاد	خانواده نیک اختر
عباس قره باگی	ماجرای فرار ارتشدید قره باگی
خاطرات سیاسی	دکتر فریدون کشاورز- به کوشش علی دهباشی
آین راند / مینا شریفی ثابت	سرچشم
دانستنی‌های کوتاه آمریکای لاتین	دانستنی‌های آمریکای لاتین
هرمان هسه / صفیه روحی و دل آرا قهرمان	سه قصه
دانشة المعارف تغذیه	جین اندرسن و باربارا دسکینز- دکتر بهروز فتحی
دانستنی‌های کوتاه ادبیات آلبانی	مصطفی کاداره و اسماعیل بسینیک- مجید تولی
کیان کاتوزیان (حاج سیدجوادی)	از سپیده تا شام
علینقی عالیخانی	خاطرات دکتر علینقی عالیخانی
نورالدین کیا	خاطرات مأموریت استانبول
بهداد نسابه حقیقی	آموزش جامع میکروسافت
به کوشش هما سرشاز	خاطرات شعبان جعفری
ناصر کرمی	سفر به دریای آبی ژرف(۵۳ داستان مینی مالیستی)
به کوشش حسن طباطبائی	خاطرات پرآکنده رجال پهلوی
دکتر علی اصغر حاج سید جوادی	طلوع انفجار
جورج یلک و چرمی بست- نگار طباطبائی	پیام‌های زندگی

دکتر فریده توفیق	روزنامه توفیق و کاکاتوفیق
دکتر فریدون زند فرد	خاطرات خدمت در وزارت امور خارجه
سید فرید قاسمی	خاطرات روزنامه نگاران زندانی (خلیل ملکی و ...)
سید فرید قاسمی	اوّلین های مطبوعات ایران
سید فرید قاسمی	خاطرات مطبوعاتی
امید در کام نومیدی (زندگی و شعر فریدون تولی)	دکتر مهدی پرهاشم
بهنام کوییمی	آسیب شناسی نهضت دموکراتیک مردم ایران
صدر جهان علامه	نسا
رابرت مانش- علیرضا طباطبائی	دوستت دارم برای همیشه
حسن طباطبائی	حکایتهایی از رجال عصر پهلوی
شهاب ذو الریاستین	یادنامه فرهاد
فضل الله منوچه‌ری	ایران، جلال نفت و نقش قوام السلطنه
فرید جواهر کلام	خاطرات علی جواهر کلام
خلیل جبران- شاپور مشعوف	پیامبر